

ثنویت ذهن و اشغال جایگاه خدا توسط شیاطین (تالیف: پویا جفاکش)





به نظر شما اگر امروز کسی به شما بگوید که بیاپید و بناهایی شبیه و در حد و اندازه ی اهرام مصر بسازید تا خدایان یا ارواح خاصی را راضی کنیم، شما قبول میکنید یا شورش میکنید؟ احتمال شورش خیلی زیاد است چون این انتظار چنان غیر منطقی است ه بعضی حتی منکر ساخت بناها توسط انسان و علاقه مند به نسبت دادن آنها به موجودات فضایی شده اند. پس این سوال پیش می آید که چرا مردم قدیم هیچ اعتراضی به این خواسته نکردند. احتمالاً پاسخ مربوطه به همان موضوعی برمیگردد که بهانه ی دادن قدمت زیاد به هر بنای عظیم باستانی، از اهرام مصر گرفته تا استون هنج بریتانیا در باستانشناسی و تاریخ رسمی نوین شده است: این که مغز باستانیان هنوز به اندازه ی امروزیان تکامل نیافته بود. کتاب "روانشناسی مصر باستان: بازسازی ذهنیت گمشده" اثر برایان مک وی که در سال 2023 منتشر شد، قصد دارد این پاسخ را مدلل کند. در معرفی کتاب در سایت آمازون آمازون آمده است:

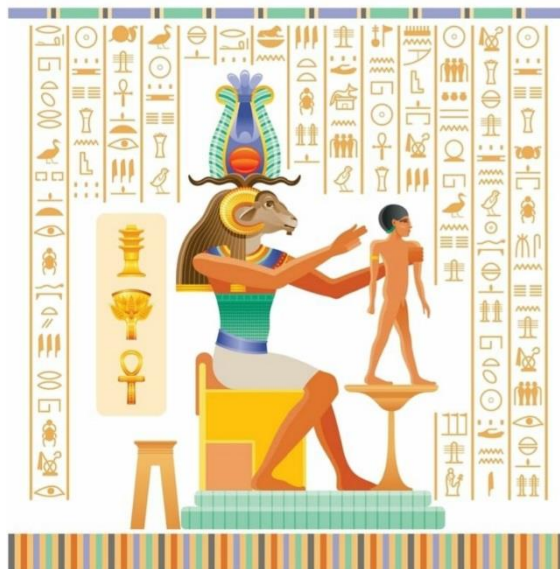
«برایان مک وی با تکیه بر نظریه ی ذهنیت دو مجلسی جولیان جینز، جهان بینی مصر باستان را با خدایان و الهه های بی شمار، معابد باشکوه و معماری بنای سردخانه اش بازسازی می کند. مک وی با بررسی چشم انداز معنوی اجداد جلال یافته، خدایان تابناک و نظم اجتماعی خدامرکزی توسط فراغنه ی تاج گذاری شده ی الهام بخش که سه هزار سال به طول انجامید، استدلال می کند که به تصویر کشیدن دیدارهای ماوراء طبیعی بیش از ساختگی های افسانه ای-ادبی بود. بلکه بازگویی توهمات سمعی و بصری بود که به عنوان هدایت الهی تعبیر می شد. علاوه بر این، مظاهر متعدد متوفی - کاس (دوگانگی معنوی)، بس (جسد پرنده سر انسان) و اخس (مرده های تغییر شکل یافته) - شاهد دیدارهای توهم هستند. این کتاب، اسرار این تمدن چشمگیر را که همچنان تخیل مدرن را مجذوب خود می کند، در چشم انداز علمی قرار می دهد. همچنین این فرض را به چالش می کشد که روان شناسی انسان در طول تاریخ و حکمت مرسوم مصر شناسی تغییر نمی کند، و همچنین درس هایی درباره نسبی گرایی شناختی ارائه می دهد.»

و از قول مارسل کویستن، مدیر اجرایی انجمن جولیان جینز می افزاید:

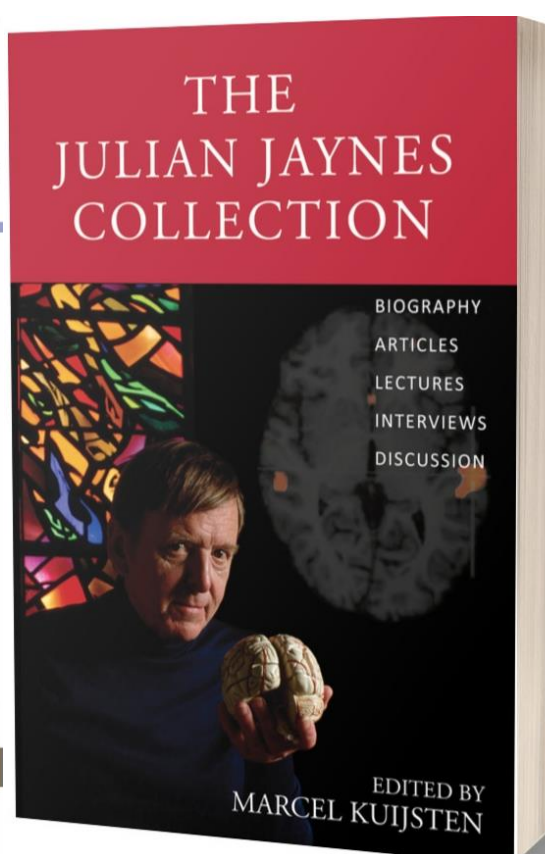
"تحلیلی روشنگر از روان شناسی، فرهنگ و مذهب مصر باستان، با ترکیب دیدگاه هایی از نظریه ی ذهن دو مجلسی جولیان جینز. هر کسی که علاقه مند به درک بهتری از تمدن مصر باستان و تاریخ بشر است، باید آن را بخواند."

THE PSYCHOLOGY OF ANCIENT EGYPT

RECONSTRUCTING A LOST MENTALITY



BRIAN J. MCVEIGH



انجمن جولیان جینز که مدت کمی پس از مرگ او در سال 1997 تشکیل شد، ادامه دهنده ی راه جینز است و نویسنده ی کتاب فوق به آن تعلق دارد. در سایت این انجمن در معرفی جینز نوشته شده است:

«جینز بسیار جلوتر از زمان خود بود، و نظریه ی او امروز به اندازه ی زمانی که برای اولین بار منتشر شد مرتبط و تاثیرگذار باقی مانده است. جینز ادعا می کند که آگاهی در تکامل انسان به وجود نیامده است، بلکه فرآیندی آموخته شده بر اساس زبان استعاری است. جینز استدلال می کند که قبل از رشد هوشیاری، انسان ها تحت ذهنیت قبلی کار می کردند که او آن را ذهن دو مجلسی (دو اتاقی) می نامید. در جای یک گفتگوی داخلی، افراد دو مجلسی







توهمات شنیداری را تجربه کردند که اعمال خود را هدایت می کرد، مشابه توهمات دستوری که امروزه بسیاری از افرادی که صداها را می شنوند تجربه می کنند. این توهمات به عنوان صدای رؤسا، فرمانروایان یا خدایان تعبیر می شد. جینز برای حمایت از نظریه ی خود، شواهدی را از طیف وسیعی از زمینه ها، از جمله علوم اعصاب، روانشناسی، باستان شناسی، تاریخ باستان، و تحلیل متون باستانی به دست می آورد. نظریه ی جینز پیامدهای عمیقی برای درک ما از تاریخ بشر و همچنین بسیاری از جنبه های زندگی مدرن دارد. نظریه ی جینز را می توان به چهار فرضیه ی مستقل تقسیم کرد:

1- آگاهی - همانطور که او به دقت آن را تعریف می کند - یک فرآیند آموخته شده بر اساس زبان استعاره ای است. **سوء تفاهات در مورد نظریه ی جینز معمولاً از عدم درک تعریف دقیق تر جینز از آگاهی ناشی می شود.**

2- قبل از رشد هوشیاری ذهنیت متفاوتی بر اساس توهمات کلامی وجود داشت که به آن ذهن دو مجلسی ("دوحفره") می گفتند.

3- تاریخ توسعه ی آگاهی (همانطور که جینز به دقت آن را تعریف می کند) در حدود پایان هزاره ی دوم پیش از میلاد در یونان و بین النهرین است. این گذار در زمان های مختلف در سایر نقاط جهان رخ داد.

4-مدل عصبی برای ذهن دو مجلسی که اکنون توسط ده ها مطالعه ی تصویربرداری مغز تایید شده است.

دلایل زیادی وجود دارد که چرا درک نظریه جولیان جینز مهم است، از جمله:

-راه جدیدی برای درک تاریخ بشر و شرایط بشر ارائه می دهد. افرادی که نظریه ی جولیان جینز را درک می کنند، جهان و بشریت را کاملاً متفاوت می بینند. بقایای ذهن دو مجلسی هنوز به طرق مختلف بر ما تأثیر می گذارد.

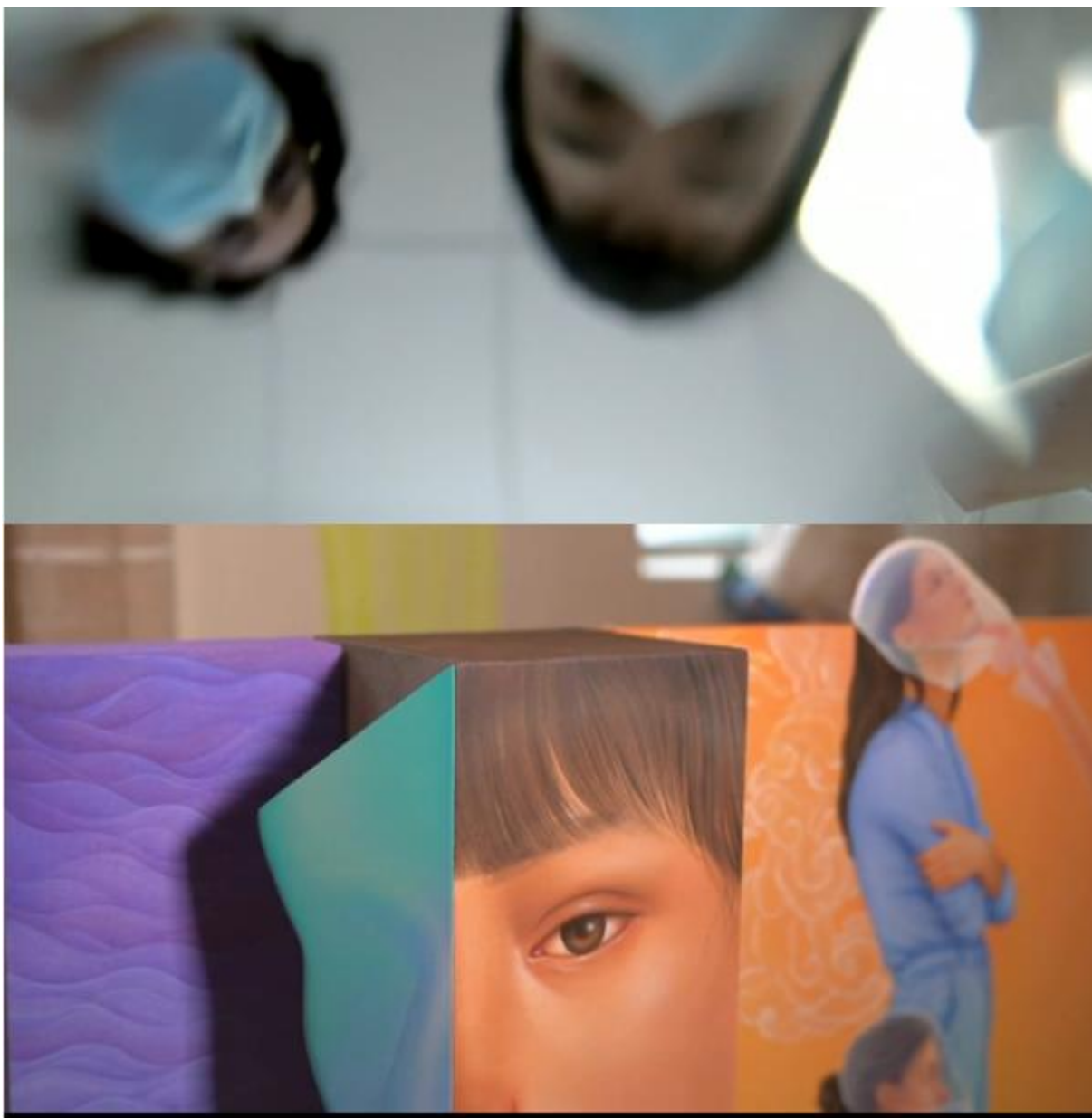






-جینز درک بسیار بهتری از آگاهی انسان نسبت به سایر نظریه پردازان ارائه می دهد و وضوح بسیار بیشتری را به موضوع می بخشد. ایده های جینز در مورد آگاهی ما را تشویق می کند تا راه های بهتری برای گسترش ظرفیت خود برای تفکر آگاهانه و آموزش آگاهی به نسل های آینده بیاموزیم.

-نظریه ی جینز طیف وسیعی از پدیده های غیرقابل توضیح را توضیح می دهد، مانند پیشگویی، بت ها، اهرام و دیگر اشکال معماری بنای مرده، هیپنوتیزم، توهمات، و همراهان خیالی کودکان. همه ی این چیزها وقتی نظریه را می فهمید ناگهان معنی پیدا می کند.



-نظریه ی جینز توضیح جالبی برای منشأ خدایان و منشأ دین ارائه می دهد - یکی از اسرار بزرگ تمدن بشری.

-تئوری جینز زمینه ای تاریخی برای شنیدن صداها فراهم می کند - راه جدیدی رادیکال برای درک بیماری روانی ارائه می دهد. نظریه ی جینز به الهام بخشیدن به علاقه ی مدرن به شنیدن صداها و شبکه شنیدن صداها کمک کرد.

-نظریه ی جینز یک مدل عصبی برای شنیدن صداها ارائه می کند که اکنون در ده ها مطالعه ی تصویربرداری مغز تأیید شده است و برای توسعه ی درمان های آینده برای افرادی که صداها مزاحم و مداوم دارند، استفاده می شود.»:

Overview of Julian Jaynes's Theory of Consciousness and the Bicameral Mind: Julianjaynes.org

جینز « به سراغ متون باستانی رفت و شواهد اولیه آگاهی را جستجو کرد و آنچه را که به اعتقاد او شواهدی از شنیدن صدای جدید بدون هوشیاری در قدیمی‌ترین نوشته‌های انسان‌ها را به زبانی که ما واقعاً می‌توانیم آن را درک کنیم، در حماسه ی یونانی نیمه تاریخی ایللیاد یافت [که] وقتی به طور عینی به آن نگاه کنیم، ذهنیتی بسیار متفاوت از زبان ما را آشکار میکند. در مصاحبه ای در سال 1978، ریچارد رودز گزارش داد که جینز "مطالعه ای را آغاز کرد تا کلمات یونانی برای ذهن را ریشه یابی کند. زمانی که او به ایللیاد رسید ، کلمات ملموس شده بودند، اما اصلاً کلمه ای برای ذهن در ایللیاد وجود ندارد.»:

Julian jaynes: Wikipedia

«ذهنیت دو مجلسی فرضیه‌ای است که توسط جولیان جینز ارائه شد و استدلال می‌کرد که اجداد بشر تا اواخر یونان باستان، احساسات و امیال را ناشی از ذهن خود نمی‌دانستند، بلکه آن را پیامد اعمال خدایان خارج از خود می‌دانستند. این نظریه بیان می‌کند که ذهن انسان زمانی در حالتی کار می‌کرد که در آن عملکردهای شناختی بین یک بخش از مغز که به نظر می‌رسد "صحبت می‌کند" و بخش دومی که گوش می‌دهد و اطاعت می‌کند - یک ذهن دو مجلسی- تقسیم می‌شد و اینکست این تقسیم باعث ایجاد ذهن دو مجلسی در انسان شد. این اصطلاح توسط جینز ابداع شد، که این ایده را در سال 1976 در کتاب خود با نام «منشا آگاهی در فروپاشی ذهن دو مجلسی» ارائه کرد ، که در آن او این موضوع را بیان می‌کند که ذهنیت دو مجلسی حالت عادی و فراگیر ذهن انسان است. به گفته ی



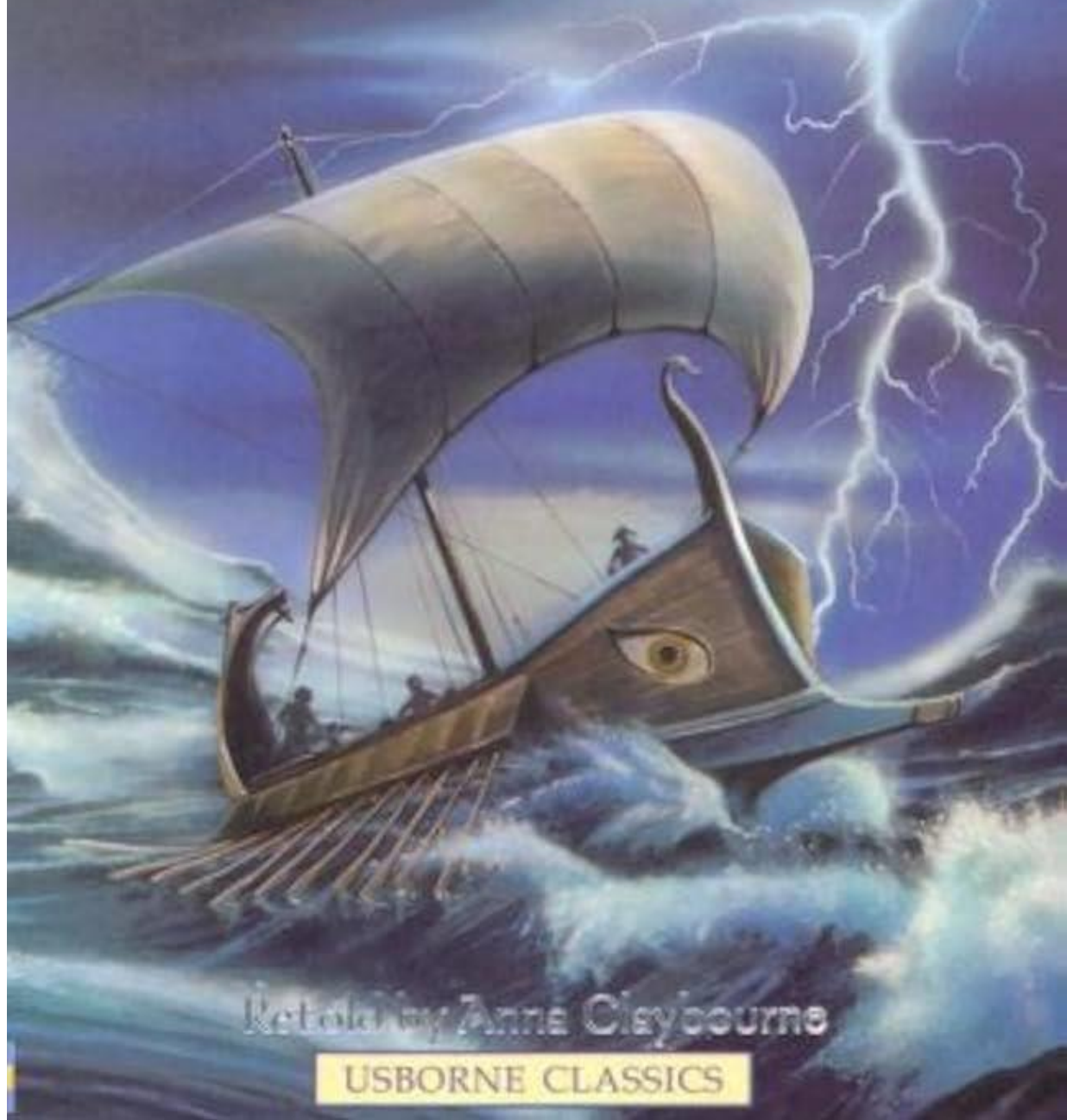
جینز، اخیراً 3000 سال پیش، نزدیک به پایان **عصر برنز مدیترانه** ای مردم باستان در حالت ذهنی دو مجلسی، جهان را به گونه ای تجربه می کردند که شباهت هایی به افراد مبتلا به اسکیزوفرنی دارد. به جای ارزیابی آگاهانه در موقعیت های بدیع یا غیرمنتظره، شخص یک صدا یا «خدا» را توهم می کرد که نصیحت یا دستورات هشداردهنده ای می داد و بدون سؤال اطاعت می کرد: شخص اصلاً از فرآیندهای فکری خود آگاه نبود. فرضیه ی جینز به عنوان توضیح احتمالی توهمات دستوری ارائه شده است که اغلب رفتار افراد دارای علائم درجه ی اول اسکیزوفرنی و همچنین سایر شنوندگان صدا را از یک رابرتسون دادز در مورد اینکه چگونه تفکر یونان باستان ممکن هدایت می کند. است عقلانیت را که توسط فرهنگ مدرن تعریف شده است، در بر نداشته باشد، نوشت. در واقع، یونانی ها ممکن است می دانستند که فردی کارهایی انجام می دهد، اما دلیل انجام کارها را به چیزهای خارجی الهی مانند خدایان یا دمون ها نسبت می دهند. برونو اسنل در سال 1953 فکر کرد که در روانشناسی یونانی هومری، هیچ احساسی از خود به معنای امروزی وجود ندارد. سپس اسنل توضیح می دهد که چگونه فرهنگ یونانی «عقل» مدرن را «خودآگاه» کرد. آرتور ویلیام هوپ ادکینز، با تکیه بر آثار اسنل، در مورد اینکه چگونه تمدن یونان باستان روانشناسی خود محوری را به عنوان انطباق با زندگی در دولت-شهرها توسعه داد، نوشت، که قبل از آن زندگی در اویکوس هومری به چنین تفکر یکپارچه ای نیاز نداشت. مدل عصب شناختی در کتاب منشأ آگاهی در فروپاشی ذهن دو مجلسی، یک فرضیه ی رادیکال است که بر اساس تحقیقاتی در آن زمان، عمدتاً بر روی آزمایش های دو





نیکمره‌ی راست و چپ مغز استوار بود. ایده‌ی کلی‌تر از "خود تقسیم شده" (در تقابل با "خود واحد") از مطالعات روانشناختی و عصب‌شناختی حمایت شده است. جینز با استناد به شواهدی از بسیاری از منابع مختلف، از جمله ادبیات تاریخی، موردی برای این فرضیه ایجاد کرد که مغز انسان تا 3000 سال پیش در حالت دو مجلسی وجود داشته است. او رویکردی بین‌رشته‌ای را در پیش گرفت و داده‌ها را از زمینه‌های مختلف استخراج کرد. با استناد به دادز، اسنل و ادکینز، جینز پیشنهاد کرد که تقریباً تا زمان‌هایی که در ایلید هومر درباره آن نوشته شده است، انسان‌ها به طور کلی ویژگی خودآگاهی را که اکثر مردم امروز آن را تجربه می‌کنند، نداشتند. در عوض، فرد دو مجلسی توسط دستورات ذهنی هدایت می‌شد که گمان می‌رفت توسط خدایان بیرونی، فرمان‌هایی در اسطوره‌ها، افسانه‌ها و روایت‌های تاریخی باستان ثبت شده‌اند. این امر نه تنها در دستوراتی که به شخصیت‌های حماسه‌های باستانی داده می‌شود، بلکه در همان الهه‌های اسطوره‌های یونانی (یعنی میوزها) که این اشعار را «سروده‌اند» نشان داده شده است. به گفته‌ی جینز، باستانی‌ان به معنای واقعی پیام‌های میوزها را به عنوان منبع مستقیم موسیقی و شعر خود می‌شنیدند. جینز ادعا می‌کند که در ایلید و بخش‌هایی از عهد عتیق، هیچ اشاره‌ای به هیچ نوع فرآیند شناختی مانند دورن‌نگری نشده است، و هیچ نشانه‌ی آشکاری وجود ندارد که نویسندگان خودآگاه بوده‌اند. جینز پیشنهاد می‌کند که بخش‌های قدیمی‌تر عهد عتیق (مانند کتاب عاموس) بیشتر یا هیچ‌کدام از ویژگی‌های کتب متأخر عهد عتیق (مانند کتاب جامعه) و همچنین آثار بعدی مانند ادیسه‌ی هومر را ندارند، که نشانه‌هایی از نوع عمیقاً

THE ADVENTURES OF ULYSSES



Retold by Anne Claybourne

USBORNE CLASSICS



متفاوت ذهنیت - شکل اولیه ی آگاهی نشان می‌دهد. جینز خاطرنشان کرد که در زمان‌های قدیم، خدایان عموماً بسیار بیشتر و انسان سازتر از زمان‌های مدرن بودند، و او حدس می‌زند که این به این دلیل آن است که هر فرد دو مجلسی «خدای» خود را دارد که امیال و تجربیات خود را منعکس می‌کند. او همچنین خاطرنشان کرد که در جوامع باستانی، اغلب با اجساد مردگان به‌عنوان گونه‌ای از پرستش اجداد رفتار می‌کردند که انگار هنوز زنده هستند (مینشینند، میپوشند و حتی غذا میخورند). انطباق زندگی و منبع توهّمات شنوایی، با جوامع روستایی 100 نفری یا بیشتر، هسته ی اصلی دین را تشکیل می‌داد. جینز با استناد به گازانیگا استنباط کرد که این "صداها" از همتایان نیمکره ی چپ مغز یعنی مراکز زبان در نیمکره ی راست مغز می‌آید، به ویژه، همتاهای ناحیه ی ورنیکه و بروکا آمده است. این نواحی تا حدودی در سمت راست مغز اکثر انسان‌های مدرن غیرفعال هستند، اما جینز خاطرنشان کرد که برخی از مطالعات نشان می‌دهند که توهّمات شنوایی با افزایش فعالیت در این نواحی مغز مطابقت دارد. جینز خاطرنشان می‌کند که حتی در زمان انتشار کتابش، هیچ اتفاق نظری درباره علت یا منشأ اسکیزوفرنی وجود ندارد. جینز استدلال می‌کند که اسکیزوفرنی بقایای حالت دو مجلسی اولیه ی بشریت است. شواهد اخیر نشان می‌دهد که بسیاری از افراد مبتلا به اسکیزوفرنی نه تنها صداها ی تصادفی را می‌شنوند، بلکه "توهّمات فرمان" را تجربه می‌کنند که عملشان را به آنها دستور می‌دهد یا آنها را تشویق

می کند تا اعمال خاصی انجام دهند، مانند راه رفتن در اقیانوس، که شنونده احساس می کند چاره ای جز این ندارند. دنبال کردن جینز همچنین استدلال می کند که افراد مبتلا به اسکیزوفرنی به دلیل اینکه صداهاى توهم جای تک گویی درونی آنها را گرفته است، احساس از دست دادن هویت می کنند. به عنوان پشتوانه ای برای استدلال جینز، این توهمات دستوری تفاوت کمی با دستورات خدایان که در داستان های باستانی برجسته است، دارند. شواهد غیرمستقیم حمایت از نظریه ی جینز مبنی بر اینکه توهم زمانی نقش مهمی در ذهنیت انسان داشته است را می توان در کتاب

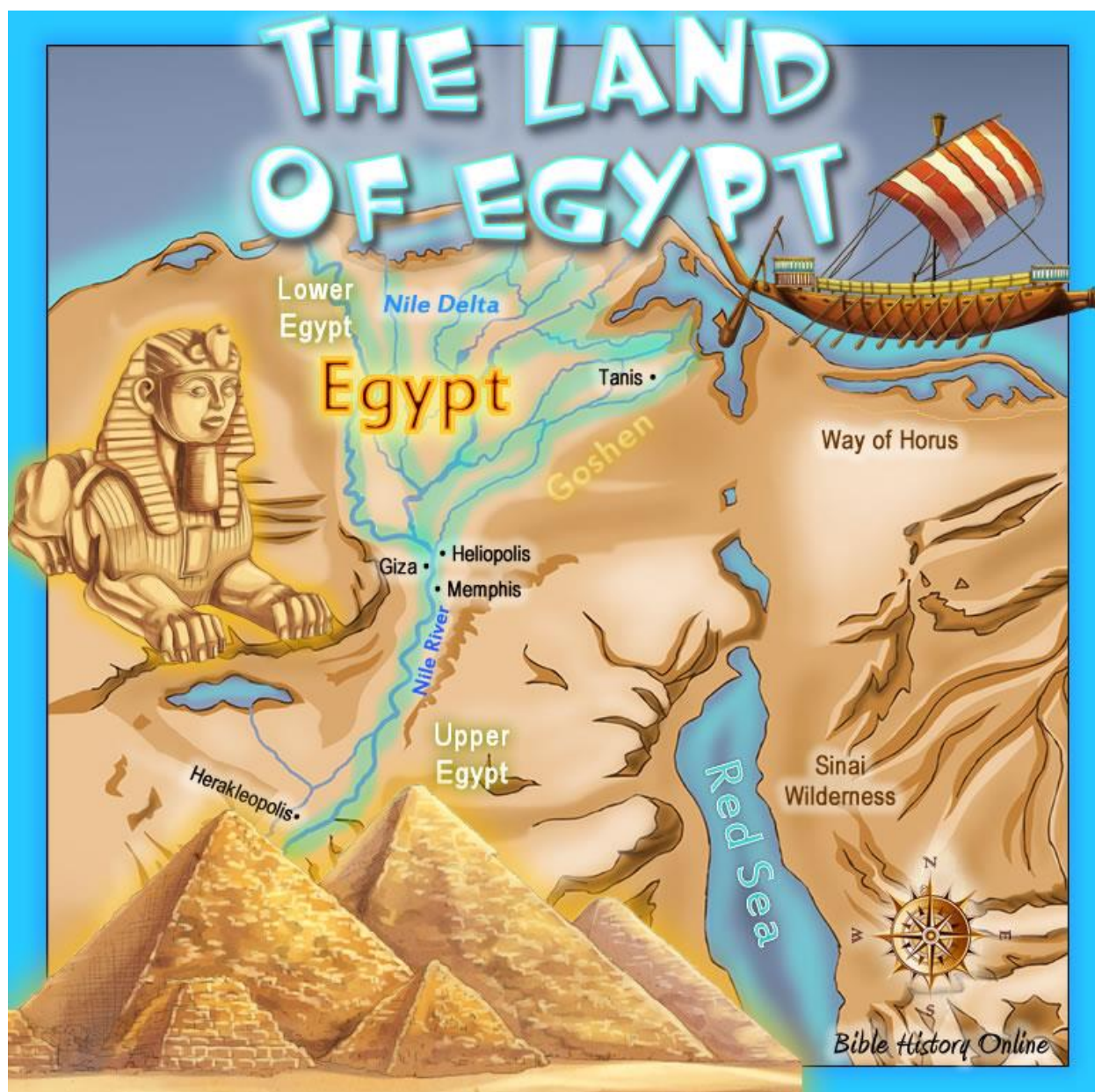
*Muses, Madmen, and Prophets: Rethinking the History, Science, and
Meaning of Auditory Hallucination*

اثر دانیل اسمیت یافت. جینز این نظریه را مطرح کرد که تغییر ذهنیت دو مجلسی آغازی برای درون نگری و هوشیاری است که امروزه می شناسیم. به گفته ی جینز، این ذهنیت دو مجلسی در طول هزاره ی دوم قبل از میلاد شروع به کارکرد نادرست یا "شکستن" کرد. او حدس می زند که جوامع باستانی بدوی به طور دوره ای متمایل به فروپاشی بودند - برای





مثال، دوره های میانی مصر ، و همچنین شهرهای مایا که به طور دوره ای از بین می رفتند؛ زیرا تغییرات در محیط، تعادل اجتماعی-فرهنگی را که توسط این طرز فکر دو مجلسی حفظ می شد، تحت فشار قرار داد. فروپاشی اواخر عصر برنز در هزاره ی دوم پیش از میلاد، منجر به مهاجرت های گسترده و ایجاد انبوهی از موقعیت ها و استرس های غیرمنتظره شد که نیازمند انعطاف پذیری و خلاقیت بیشتر ذهن های باستانی بود. خودآگاهی راه حل تکامل یافته ی فرهنگی برای این مشکل بود. این ضرورت برقراری ارتباط با پدیده های معمول مشاهده شده در میان افرادی که هیچ زبان مشترک یا تربیت فرهنگی مشترکی نداشتند، آن جوامع را تشویق کرد تا برای بقا در یک محیط جدید خودآگاه شوند.





بنابر این، آگاهی، مانند ذهنیت دو مجلسی، به عنوان یک سازگاری عصبی با پیچیدگی اجتماعی در یک جهان در حال تغییر ظهور کرد. جینز همچنین استدلال می‌کند که پیشگویی، دعا و فال‌گیری در طول این دوره شکست در تلاش برای احضار دستورالعمل‌هایی از «خدایان» که صدایشان دیگر شنیده نمی‌شد، پدید آمدند. مشورت با افراد ویژه‌ی دو مجلسی، یا پیشگویی با قرعه‌کشی و غیره، پاسخی به این ضرر در دوران انتقالی بود که برای مثال در کتاب سموئیل به تصویر کشیده شده است. همچنین در کودکانی که می‌توانستند با خدایان ارتباط برقرار کنند، مشهود بود، اما از آنجایی که عصب‌شناسی آنها توسط زبان و جامعه تنظیم می‌شد، به تدریج این توانایی را از دست دادند. به گفته‌ی جینز، کسانی که به پیشگویی ادامه می‌دادند و دو مجلسی بودند، می‌توانستند کشته شوند. به گفته‌ی جینز، بقایای ذهن دو مجلسی امروزه شامل بیماری‌های روانی مانند اسکیزوفرنی است. جینز می‌گوید که هیچ مدرکی دال بر جنون قبل از فروپاشی ذهن دو مجلسی وجود ندارد و این شواهد غیرمستقیم برای نظریه‌ی اوست. او ادعاهای پیشین دیوانگی را در ادبیات هومری بر اساس ترجمه‌های نادرست می‌داند: «

Bicameral mentality: wikipedia

مک وی به نوبه‌ی خود، نظریه‌ی جینز را توسعه داده است: «ذهنیت پیش دو مجلسی و دو مجلسی خیلی اولیه چگونه بود؟ با آنچه اکنون در مورد فروپاشی ذهنیت دوجانبه و گذار به آگاهی سه هزاره پیش می‌دانیم، می‌توانیم برخی از



مسائل کلیدی را گسترش دهیم. جینز فقط گزارش بسیار مختصری از پیشروی به سمت ذهنیت دو مجلسی تمام عیار اختصاص داده است، اما حداقل می‌توانیم فرضیه‌ای را در مورد این که چگونه بود، مطرح کنیم. بنابراین، این مقاله، اگرچه مسلماً گمانه‌زنی است، اما برون‌یابی است از آنچه ما به لطف روان‌شناسی جینزی می‌فهمیم. ذهنیت انسان در طول ده یا بیشتر هزاره‌های گذشته دچار شکست‌ها، گسیختگی‌ها و تغییرات عظیمی شده است، زیرا ما به‌عنوان یک گونه سعی در سازگاری داشته‌ایم. این تحولات، از منظر تکاملی بیولوژیکی، در یک چشم به هم زدن اتفاق افتاد. می‌توانیم با فرض چهار نوع متوالی دو مجلسی شروع کنیم: (1) ابتدایی یا قبل از حدود 12000 ق.م. (2) پیش کمپلکس (حدود 12000 تا 3500 قبل از میلاد)؛ (3) مجتمع (حدود 3500 تا 1000 قبل از میلاد)؛ و (4) نهفته (پس از حدود 1000 سال قبل از میلاد). این دوره‌ها منعکس‌کننده ی تغییرات تکاملی نیستند بلکه ارتقای فرهنگی هستند. هر نوع تابعی از مقیاس اجتماعی است، یعنی هر چه گروه بزرگتر باشد، فشارهای بیشتری برای پیکربندی مناسب‌ترین ذهنیت پدید می‌آید. همانطور که فناوری به طور دوره‌ای انقلاب می‌کند تا همگام با گسترش بشر در سراسر جهان (به خوبی یا بد) باشد، ذهنیت‌ها نیز به منظور سازگاری با افزایش جمعیت، پیچیدگی‌های اقتصادی و سیاسی و اختلالات ناشی از اشکال جدید دانش توسعه می‌یابند. اما در کنار ناپیوستگی‌ها، باید به تداوم نیز توجه کنیم. اول، ما باید اذعان کنیم که چگونه رفتار

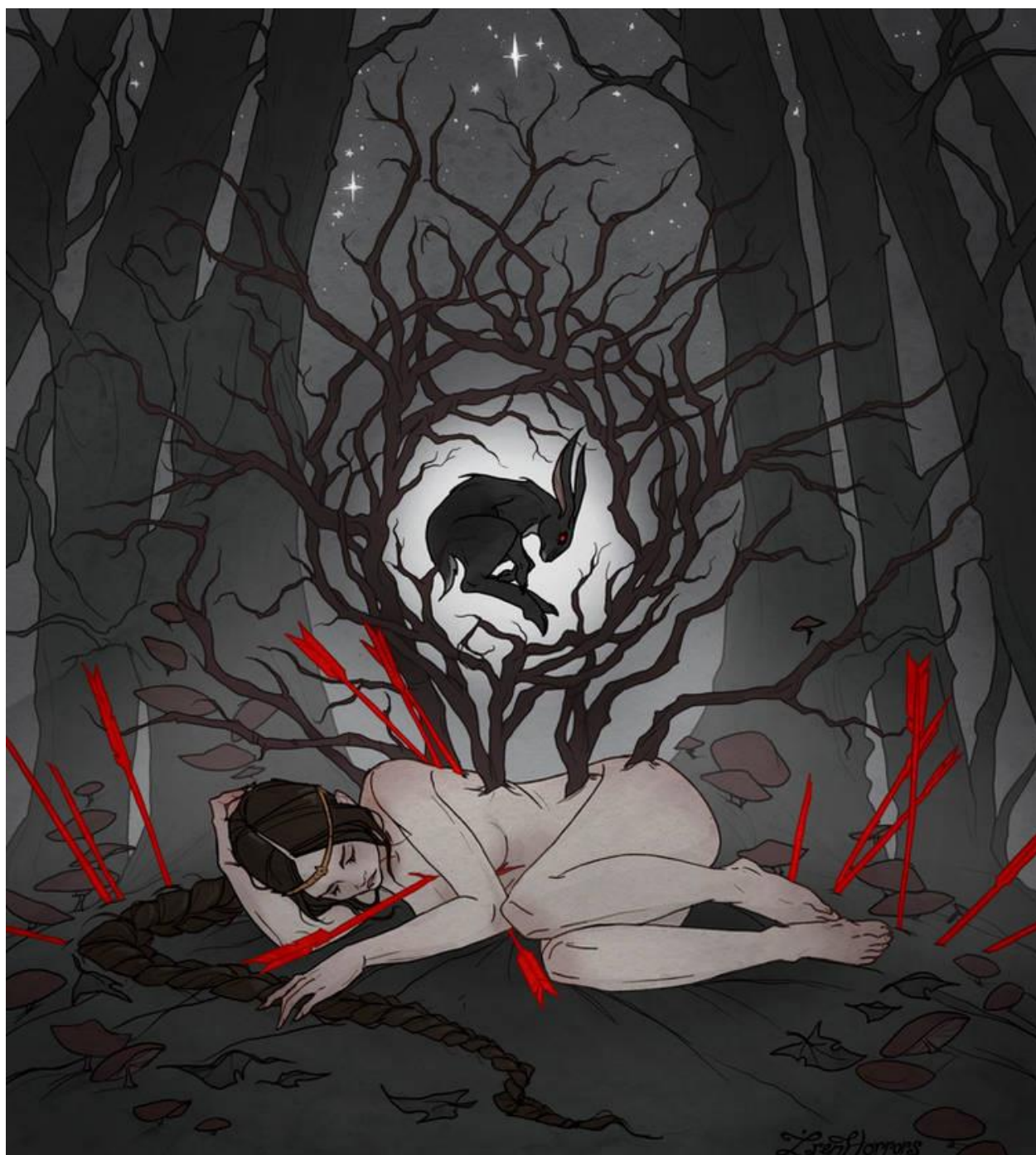


commission for Noundoi
cataclysmicTilde



انسانی زیربنایی یک جانبی سازی بنیادی معماری ذهنی ما است که منجر به یک «خلبان» حاکم و یک «مجری» تحت حاکمیت در همان فرد می شود. این هم علت و هم پیامد اجتماعی فطری ما است، یعنی، از آنجایی که ما ناگزیر باید با سلسله مراتب ها و تفاوت های ظریف تعامل پیچیده به گونه ای برخورد کنیم که هیچ نخستی دیگری چنین نمی کند، هموساپین ها در نوعی جامعه ی مینیاتوری یک سوژه حاکم را درونی کردند و حکومت کردند. شیء تداوم دوم توهمات است. توهمات وستیژیال در حال حاضر در جمعیت بالینی و غیر بالینی مشاهده می شود. علاوه بر این، تصویرسازی ذهنی، که یک تجربه ی توهم آمیز است، زاده ی مستقیم دیدارهای فراطبیعی شدیدتر و از نظر ادراکی غنی تر است. بنابراین، بررسی جامع تاریخ ذهنیت های بشری نشان دهنده پیوند آشکاری با اجداد بسیار قدیمی ما است. جینز «دو مجلسی» را به معنای آرایش فرهنگی عصبی دو طبقه ای به کار برد که در آن «موجودات فراطبیعی» (تولید شده توسط نیمکره راست) یک «فرد فانی» (مرتبط با نیمکره چپ) را از طریق توهم کنترل می کردند. اما روشی که جینز درباره ذهنیت دوجانبه نوشت، شرح خاصی از چیزی است که مشخصه ی بسیاری از حیوانات است: سازگاری که در آن نورواناتومی به منظور استفاده ی مؤثرتر از ساختارهای عصبی ارگانیک تکامل یافته است. چنین سازمانی برای اهداف خاصی پیکربندی می شود و توسط یک جایگاه اکولوژیکی مشخص که موجود زنده در آن تکامل

یافته است تعیین می شود. ساختارهای نامتقارن مغز مزایای تناسب اندام را برای بسیاری از گونه ها فراهم می کند زیرا باعث کاهش افزونگی شناختی و افزایش کارایی می شود. در تعدادی از پستانداران، برتری نیمکره چپ برای دریافت و تولید ارتباطات خاص گونه مشهود است. به نظر می رسد انسان خردمند از سیطره ی نیمکره چپ پستانداران برای صداگذاری همسان به ارث برده است و سپس این ساختار عصبی نامتعادل را به سیستم زبانی بسیار پیچیده ای که ما با آن آشنا هستیم توسعه داده است. مسیر جانبی سازی در



انسان‌ها به طور غیرقابل تقسیمی با الزامات تثبیت سلسله‌مراتب سلطه و کنترل اجتماعی درگیر شد و در نتیجه، قابلیت‌های زبانی سطح بالا برای هدایت پویایی‌های پیچیده گروه مورد نیاز بود. روانشناسی دابلکس انسان و توانایی‌های زبانی با هم توسعه یافته و به طور جدایی ناپذیری در هم تنیده شده اند و یکدیگر را تقویت می کنند. آنها را نمی توان جدا از یکدیگر درک کرد. پس ذهن انسان، چه در گذشته و چه حال، مجموعه ای مستقل از فرستنده (خلبان) و گیرنده ی (مجری) دستورات است. از منظر زبان شناختی، ترکیب خلبان-مجری درگیر کنش های ارتباطی بسیار پیشرفته است. اینها شامل یک گوینده و یک شنونده است. این مدار ارتباطی مخاطب به مخاطب فقط بین افراد (بین فردی) نیست. همچنین "درون" یک فرد (درون فردی) است. به عبارت دیگر، انسان‌های خردمند درگیر مقدار مناسبی از «خودگفتاری» می‌شوند (در اینجا «خود» به معنای خودارجاعی است، نه حس درونی‌پذیری از هویت روایت‌پذیر، به‌عنوان مثال، در زمان‌های پیش‌آگاه، خودهایی که ما می‌دانیم هنوز وجود نداشتند). گستره ی فضایی مؤثر ذهنیت دو لایه، تعداد بهینه ی افرادی است که توهمات سمعی و بصری می توانند به آنها برسند و بر آنها تأثیر بگذارند. این محدوده البته با اعتقاد مشخص می شود. به عبارت دیگر، اگر فردی باور نداشته باشد که یک خدا-پادشاه یا کشیش فرسنگ ها دورتر می تواند از راه دور ارتباط برقرار کند،







پندهای الهی را نخواهد شنید. اما اگر همان فرد برای گوش دادن و انتظار دستورات و راهنمایی‌ها اجتماعی شود، دستورات و دستورات الهی را تجربه می‌کند. گسترش گستره عملیاتی ذهنیت دو لایه مستلزم شکل‌گیری ایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش است که سلسله مراتب غیرقابل چالش، روابط سلطه‌ناپذیر، عقاید جزمی، و کنترل سفت و سخت و تشریفاتی گروه‌های را توجیه می‌کند؛ به عبارت دیگر، یک جهان بینی فوق مذهبی بسیار پربار را. کوچک و واحدهای خویشاوندی گسترده - در قالب گروه‌هایی (20 تا 100 نفر) - یک جامعه ی عشایری را حاصل می‌کردند. حتی ابتدایی ترین نظام های حکومتی نیز وجود نداشتند. در اوایل، دامنه ی مؤثر ذهنیت دوجانبه ی ابتدایی و پیش تمدنی احتمالاً فراتر از

فرد نبود. صداهاى توهّم‌آمیز در پاسخ به تکنیک‌هاى تکرارى و طاقت‌فرسايى که پیشرفت‌هاى تکنولوژيکى دوره پارینه سنگى فوقانى مورد نیاز بود، توسعه یافتند. این کلامى‌هاى توهّم‌آمیز يکى از عوارض جانبى ظهور زبان در زمانى قبل از دوران نوسنگى بود. چنین صداهاى دوقلوئى به افراد پیش‌هوشيار کمک مى‌کردند (سنگ‌تراشى، جمع‌آورى هیزم، نیزه زدن ماهى، نشستن صبورانه در حین مشاهده ی طعمه و غيره). به احتمال زیاد اولین صداهاى توهّم یا از والدین یا صدای خود او بوده است، يعنى فرد از لفظ‌هاى توهّم زده ی خود دستور مى‌گیرد. افراد ناخودآگاه صدای خود را در يک نوع ارتباط خودکار حلقه اى بين خلبان و مجرى شنیدند. چنین توهّم‌سازى خودکار (یا «خود توهّم‌سازى») مفهومی عجيب برای درک ذهن مدرن است، زیرا ما به طور غریزى لفظ‌هاى را که مى‌شنویم به شخص دیگرى نسبت مى‌دهیم. اما در افراد ناآگاه، هزاران سال قبل از ظهور پیچیدگى‌هاى اجتماعى، دستورات شفاهى ممکن است با دیگران ارتباطى نداشته باشد و اعمال ارتباطى محض از هر گونه فردیت یا ویژگی‌هاى شخصى پاک شده باشد. با بزرگ‌تر شدن گروه‌ها، احتمالاً صدای رهبران قبیله در کنترل رفتار نقشى ایفا مى‌کرد و در نهایت دامنه ی صداهاى توهّم‌آمیز مى‌توانست به سطح گروه یا گسترش روابط خویشاوندی برسد. عدم وجود ماتریس فرهنگى که در آن زبانی حاوی کلمات ذهنى پرورش داده شود، ظهور خودآگاهی درون نگر ذهنى غیرممکن خواهد بود. در حالى که يک مجموعه خلبان و مجرى در طول دوره ی دو مجلسى وجود داشت، آگاهی وجود نداشت، زیرا افراد فاقد يک فضای ذهنى خیالى بودند که در آن يک «من» (خود سوژه) بتواند «من» (خود شیء) را



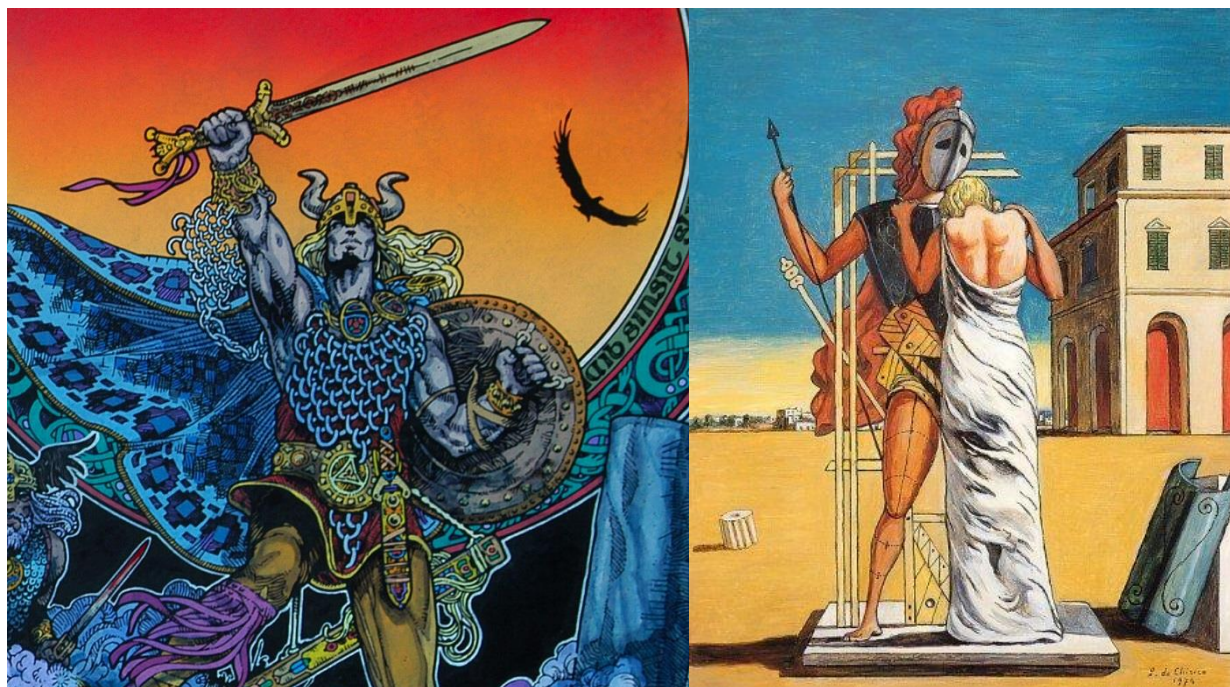


روایت و مشاهده کند. به عبارت دیگر، این دوران «خود» بود. ما می‌توانیم دوره ی نوسنگی را «پیش پیچیده» یا زمانی که ذهنیت دو مجلسی به شکل‌های دقیق‌تری در حال ظهور بود، توصیف کنیم. «کمپلکس» جوامعی با جمعیت نسبتاً زیاد، پیشرفت‌های فنی-اقتصادی، قابلیت‌های تولید و ذخیره‌سازی مازاد، تخصص و تکثیر نقش، سلسله مراتب کشیشی و سیاسی-اجتماعی، ایدئولوژی‌های تئوپلیتیک به خوبی توسعه‌یافته، زبان نوشتاری (اگرچه اغلب محدود به یک گروه نخبه است) را توصیف می‌کند. درجه ی شهرنشینی و معماری بنای تاریخی (که کدام یک از این عوامل اول بوده ممکن است متفاوت باشد). "پیچیده" (یا "تمدن") مسلماً یک اصطلاح صریح است، اما برای تلاش ما برای مرتبط کردن تغییرات عمده در روانشناسی انسان با پیشرفت های تکنولوژیکی و فکری خود به یک کلمه نیاز است. با توجه به پیشرفت فنون کشاورزی، شکار و گردآوری الگوهای معیشتی جای خود را به زندگی کمتر عشایر و آبادتر داد. از مجوزهایی که ریشه در روابط خونی داشت، یک «سیاست» اولیه ی برون خویشاوندی برای اداره ی قبایل، روسای جمهور و روستاها رشد کرد. از حدود 10000 سال قبل از میلاد، انقلاب کشاورزی یک قطار سریع در حال حرکت (حداقل بر اساس استانداردهای تکاملی) از تغییرات سازمانی شناختی، تکنولوژیکی و اجتماعی را به راه انداخت که انسان خردمند همچنان با آن دست و پنجه نرم می کند. در یکی از مهم ترین تحولات انسان خردمند، روابط برون خویشاوندی پدیدار شد و همراه با آن، گستردگی دامنه ی مؤثر صداها ی دو مجلسی از فرد (یا اطراف فرد) به آنهایی که خارج از فامیل نزدیک او هستند، پدیدار شد. بذر حکومت کاشته شد. در





این دوره بود که می توان آن را «ذهنیت دو مجلسی نوسنگی» نامید که توهمات مذهبی برای اولین بار شکل گرفت. آنها احتمالاً با صداهاى معتبر از اجداد الهی و رؤسای فراطبیعی شروع کردند. سرانجام لفظهای دستوری، با لحنی های رسمی تر و اصرار آمیزتر، از شاهان کاهن و شاهان خدا سرچشمه می گیرد. آنچه در سطح عصب-فرهنگی توسعه یافت ترکیبی از خدا-انسان بود، یعنی خلبان فردی را نصیحت و راهنمایی می کرد، در حالی که مجری فرمان ها را اطاعت می کرد و دستورالعمل ها را تا تکمیل آنها می دید. هیچ دلیلی



وجود ندارد که باور کنیم افراد در دوران ذهنیت دو مجلسی نوسنگی هوشیار بوده اند. مانند دوره ی آغازین، هیچ من قابل روایتی که در فضای ذهنی حرکت می‌کند، وجود نداشته است. در نهایت، جمعیت از نظر اندازه افزایش یافت و نقش‌های اجتماعی متنوع و تکثیر شدند. در نتیجه، ساختارهای سلسله مراتبی در ارتفاع افزایش یافتند تا در زیر سایه بان خود، جمعیت در حال گسترش دولت-شهرهای متعلق به خدا را در بر گیرند (اگرچه طبق استانداردهای امروزی، اینها بیشتر شبیه شهرهای بزرگ بودند). راهنمایی‌ها و دستورات توهم‌آمیز که گمان می‌رفت از رهبر مافوق‌طبیعی فرد صادر شده بود، اهرام اجتماعی سر به فلک کشید. بین هزاره سوم و دوم پیش از میلاد، مجموعه‌ای از فن‌آوری‌ها و تکنیک‌ها - سفالگری، آبیاری، متالورژی اولیه، نجوم، تقویم‌ها، معماری آرامگاه‌های یادبود، نگارش اولیه - توسعه یافت. آنچه که می‌توان دو مجلسی باسواد-شهری نامید، جوامع پیچیده‌ای را توصیف می‌کند که زمانی در اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد پدیدار شدند. در عصر برنز آنها به طرز چشمگیری در قلمرو، جمعیت و دانش فنی گسترش یافته بودند. اگرچه روانشناسی دوگانه از بسیاری جهات پس از حدود 3500 سال قبل از میلاد شکوفا شد، اما موفقیت آن بذر نابودی آن را کاشت، به عنوان مثال، گسترش جمعیت، سلسله مراتب ذاتاً ناپایدار متشکل از توده‌های انبوه، کشیشان مجسمه‌هایی که در معابد پنهان شده اند، پادشاهان متکبر و غیرقابل پیش‌بینی را تحت فشار قرار داد. در اواخر عصر مفرغ، توهمات احتمالاً به طور قابل توجهی ضعیف شده بود و منجر به ایجاد نیمه دو مجلسی شد. خدایان در حال عزیمت به آسمان بودند. بین دوره ی دو مجلسی با سواد شهری و هزاره اول قبل از میلاد، ذهنیت انسان احتمالاً آمیزه‌ای از حالات انتقالی بود که از ابتدایی تا نیمه

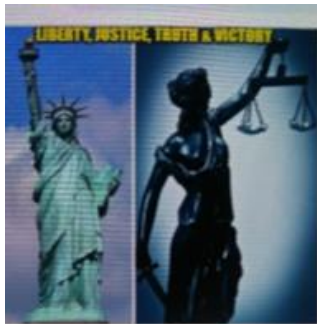




هوشیاری را در بر می‌گرفت. برای سهولت، قرن دوازدهم تا دهم قبل از میلاد به عنوان دوره ای در نظر گرفته می‌شود که روانشناسی دوبلکس فوق مذهبی تحت فشار دستاوردهای خود فروپاشید و ذهنیت جدیدی از آگاهی پا به صحنه ی تاریخی گذاشت. ممکن است در پاسخ به پیچیدگی فرهنگی، یک خود اولیه شروع به ظهور کرده باشد. این «خود اولیه» نشان می‌دهد که در حالی که افراد کاملاً هوشیار نبودند، دارای عناصر ابتدایی «من» و «خود» بودند. اگرچه من در بسیاری از نوشته‌هایم از «پسادومجلسی» استفاده کرده‌ام، در اینجا باید تاکید کرد که این اصطلاح نشان‌دهنده ی از بین رفتن کامل روان‌شناسی دوطرفه نیست. در واقع، اصطلاح «پسادومجلسی» گمراه‌کننده است، زیرا



نشان می‌دهد که ذهنیت دوجانبه کاملاً از تاریخ عقب مانده است. از برخی جهات این درست است. با این حال، تکانه‌های دو مجلسی هنوز در زیر لایه‌های مفهوم‌سازی زبانی خفته باقی می‌مانند، و گاهی اوقات به شکل صداها و سرزنش‌کننده‌ای که از بیماران اسکیزوفرنی رنج می‌برند فوران می‌کنند. آگاهی، یک اختراع فرهنگی، یک روانشناسی دوگانه‌ی قدیمی‌تر و ابتدایی‌تر را مهار می‌کند و عمیقاً غرق می‌کند. "نهفته" نشان می‌دهد که ذهنیت دو لایه - نوعی معماری ذهنی پیش فرض - این توانایی را دارد که خود را به طرق مختلف نشان دهد، از تسخیر روح، کانال‌سازی، هایپرگرافیا، همبازی‌های خیالی، پدیده‌های اتوسکوپی (دوپلگانگرها)، گلو سولالیا، هیپنوتیزم تا صداها و دیدهای ناخوشایند. از بقایای فروپاشی تمدن‌های اواخر عصر برنز، جوامع بزرگ‌تر و پیشرفته‌تر عصر آهن پدید آمدند، که اکنون مجهز به کارایی‌های خودآگاهی درون‌نگر ذهنی هستند که می‌تواند به لحاظ روانی اجتماعی، سلسله‌مراتب‌های پرشیب‌تر و از نظر قلمروی فرهنگی گسترده‌تر امپراتوری‌ها را زیربنا کند. اگرچه یک سیستم تجارت چند منطقه‌ای قبل از فروپاشی تمدن در اواخر عصر برنز وجود داشت، پس از هزاره اول قبل از میلاد فعالیت‌های تجاری افزایش یافت و شبکه‌های مبادله گسترش یافت. در اواسط هزاره پیش از میلاد، خدایان به آسمان رفتند و دیگر برنگشتند، و گمانه‌زنی‌های فلسفی، علوم اولیه و ادیان تبلیغی ظهور کردند. اگرچه اجداد و خدایان دیگر مرتباً فانی‌ها را ملاقات نمی‌کنند و وجود آنها مورد شک و تردید است، فوران‌های گاه به گاه الهی هنوز نقش مهمی در زندگی بسیاری ایفا می‌کند. و در دوران مدرن توهمات و ستیزه‌های در جمعیت‌های عادی و همچنین پاتولوژیک دیده



THE 3 WOMEN OF THE TRUMPOLYPTOS!



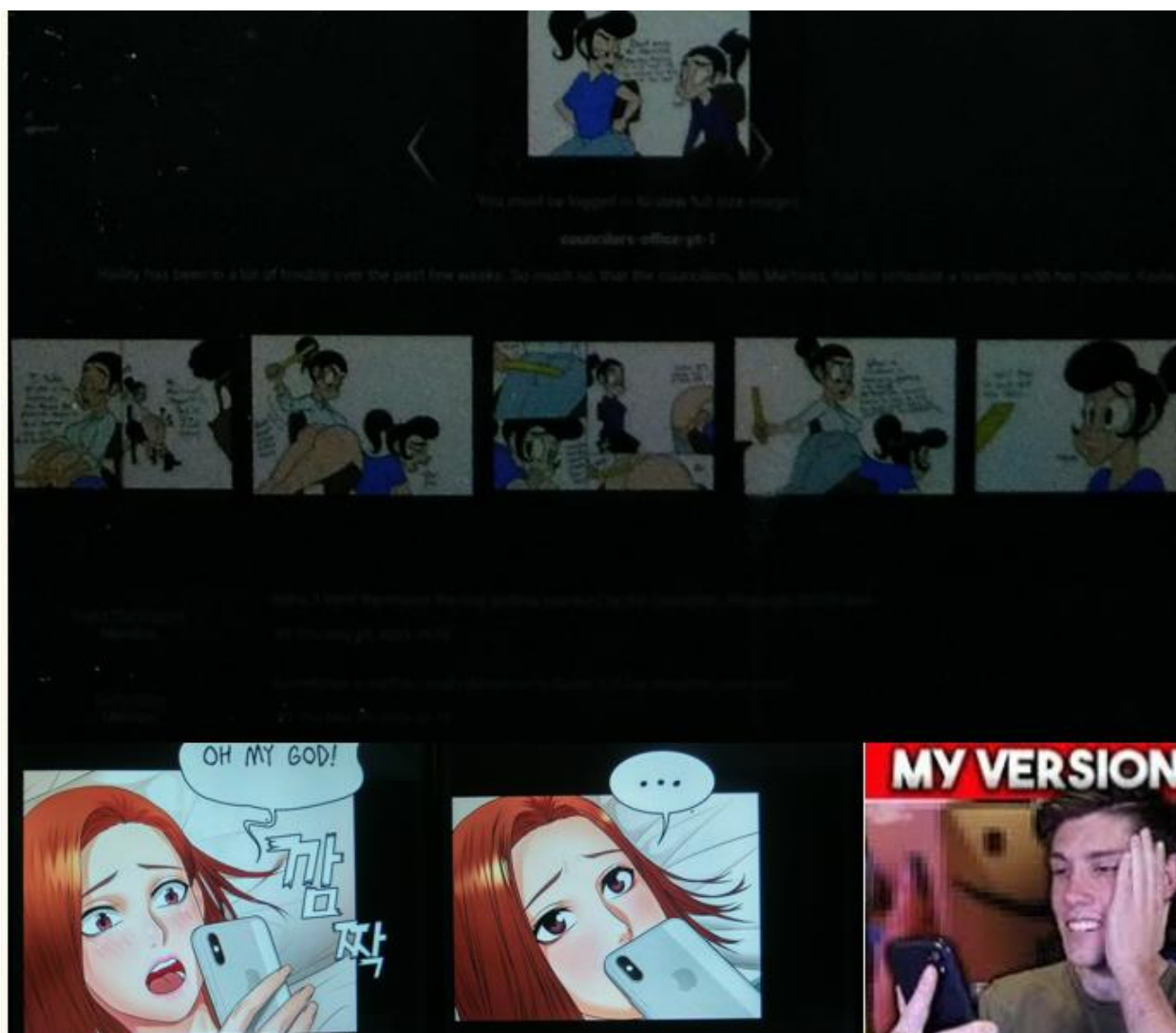
punishing mom looking for toxic men





می شود. علاوه بر این، تصویرسازی ذهنی را می توان به عنوان زاده ی توهم در نظر گرفت. این تجربیات توهم گویی با توهمات دوران دو مجلسی متفاوت است، زیرا آنها کمتر واضح و ضعیف هستند، "در درون فرد" رخ می دهند، و معمولاً توسط یک خود ارادی کنترل می شوند. ذهنیت دوجانبه ی فلورسنت با درونیات آگاهانه جایگزین شد. ظهور هشیاری تمام عیار باعث شد فضای ذهنی پدیدار شود که در آن حرکاتی درباره ی خود وجود دارد، نوعی همسانی آغشته به خود بازتابی و روایت خود. فاصله ی تاریخی گسترده، شخصیت پیشه آگاه را از خودآگاهی جدا می کند. با این حال، باید در نظر داشته باشیم که پویایی بین سوژه ی «من» و ابژه ی «من» خود با رابطه بین «ماوراءالطبیعه» (خلبان) و «فانی» (مجری) در طول دوره ی دوگانگی همسان است.:

Incipient, Precomplex, Complex, and Latent Bicameral Mentality

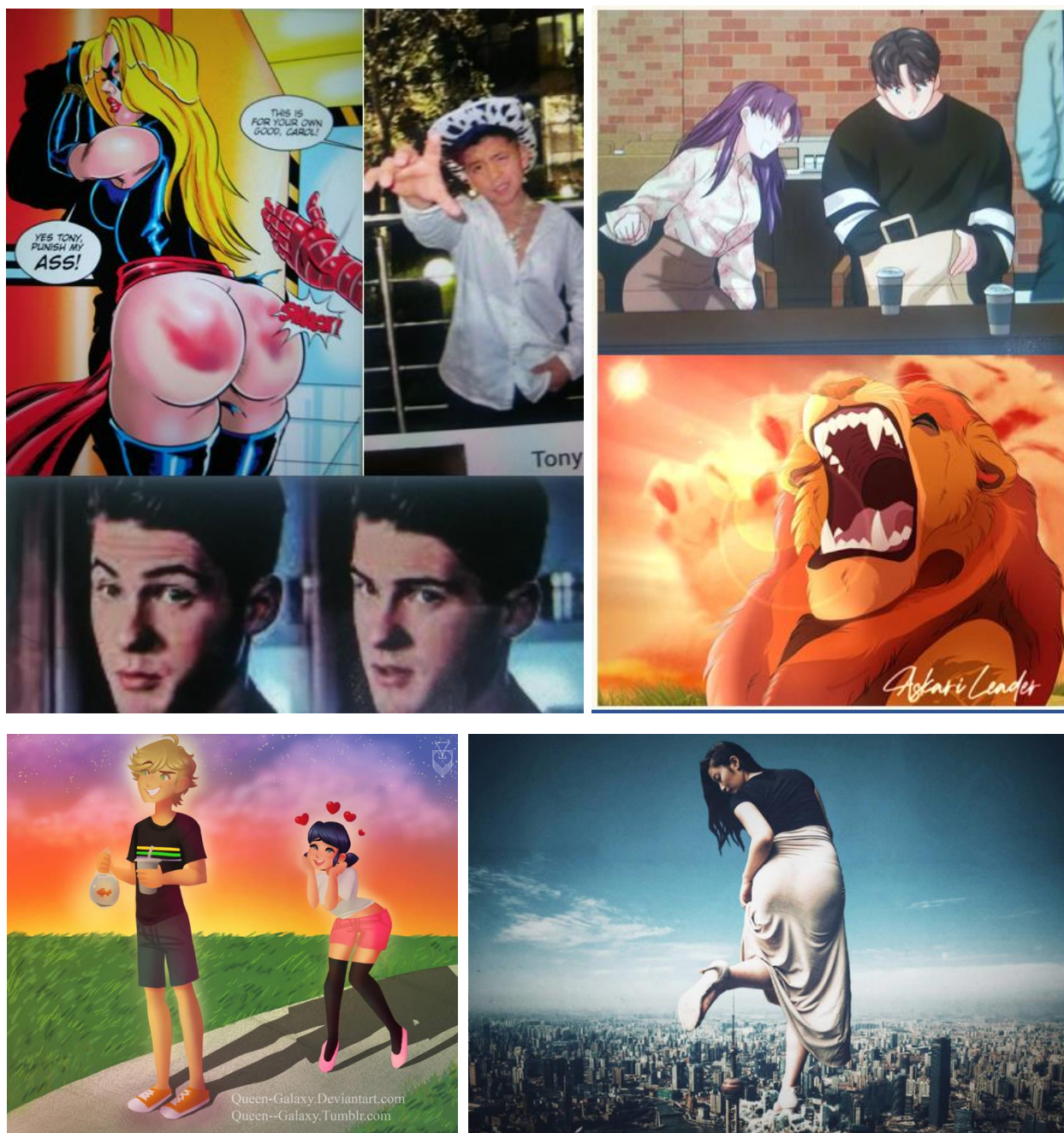


[Brian J. McVeigh](#) Julian jaynes society March 12, 2024

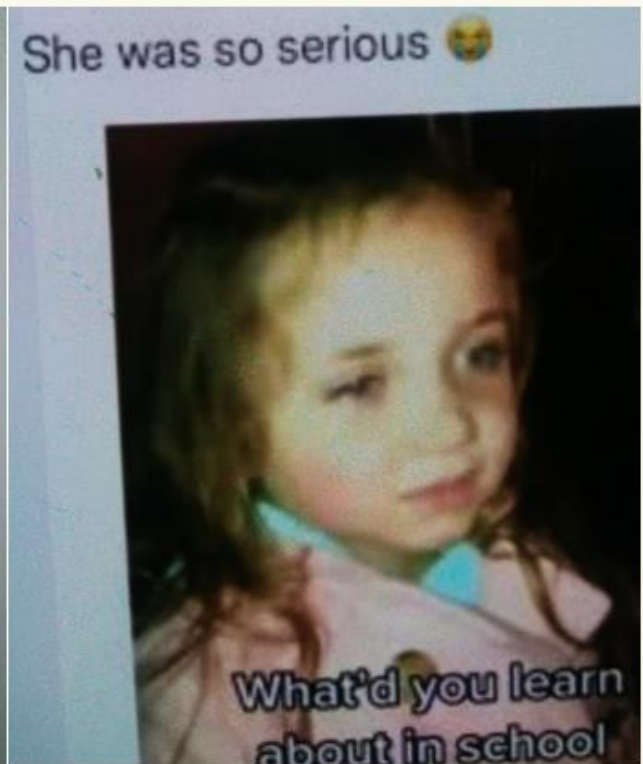
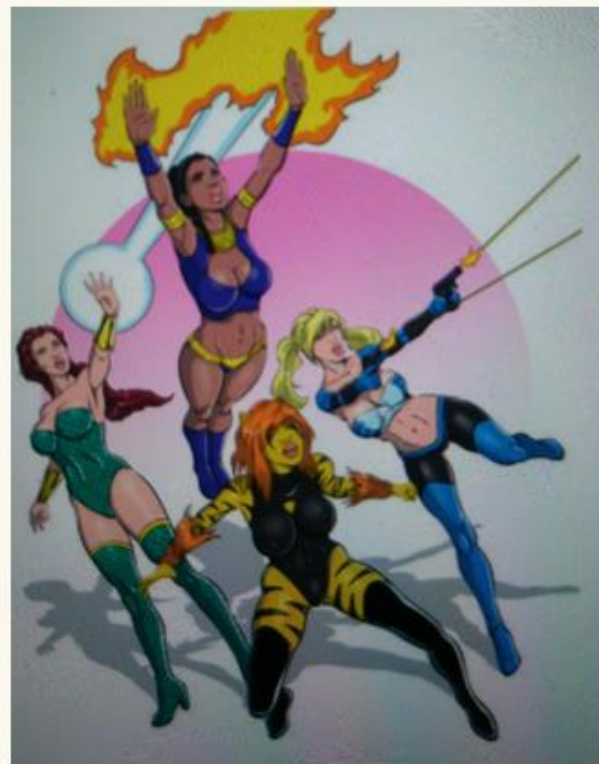
شاید اتفاقی نباشد که در سایت انجمن جولیان جینز، مقاله ی " دو مغز، دو ذهن؟ نظریه ی دوگانگی ذهنی ویگان" از رولاند پوکتی در مجله بریتانیایی برای فلسفه علم ، ژوئن 1989، 40، 2، 137-144 درج شده بود. چون این نظریه به شدت با تحقیقات مربوط به دوگانگی ذهن که ال ویگان به آن توجه ویژه داشت مرتبط است. توجه کنیم که اگر خدایان یک طرف مغز را اشغال کرده باشند و بدیهیات زندگی روزمره، طرف دیگر را، در حالت های اخیر و پیش آگاهی ذهن دوجلسی جایی که خدایان در آسمان جای گرفته اند، دوگانگی به دوگانگی زمین و آسمان جای میدهد و اگر در اینجا ذهن به جای آگاهی، مقابل زیست حیوانی و ناآگاهانه ی بشر قرار گیرد، دوگانه ی ذهن و مغز را ایجاد میکند.:

«مشکل ذهن و بدن به میزان جدایی ذهن و بدن یا همان چیز مربوط می شود. ذهن در مورد فرآیندهای ذهنی ، افکار و آگاهی است. بدن در مورد جنبه های فیزیکی نوروں های



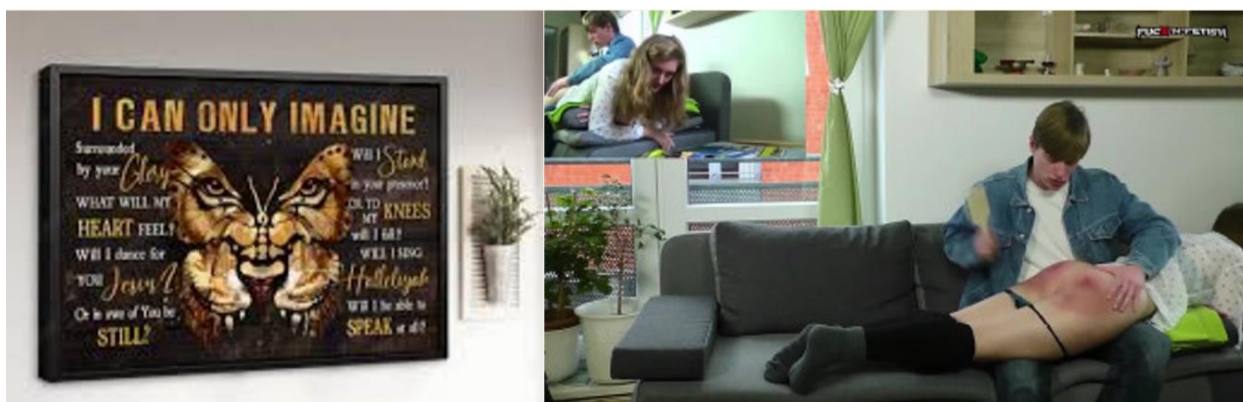
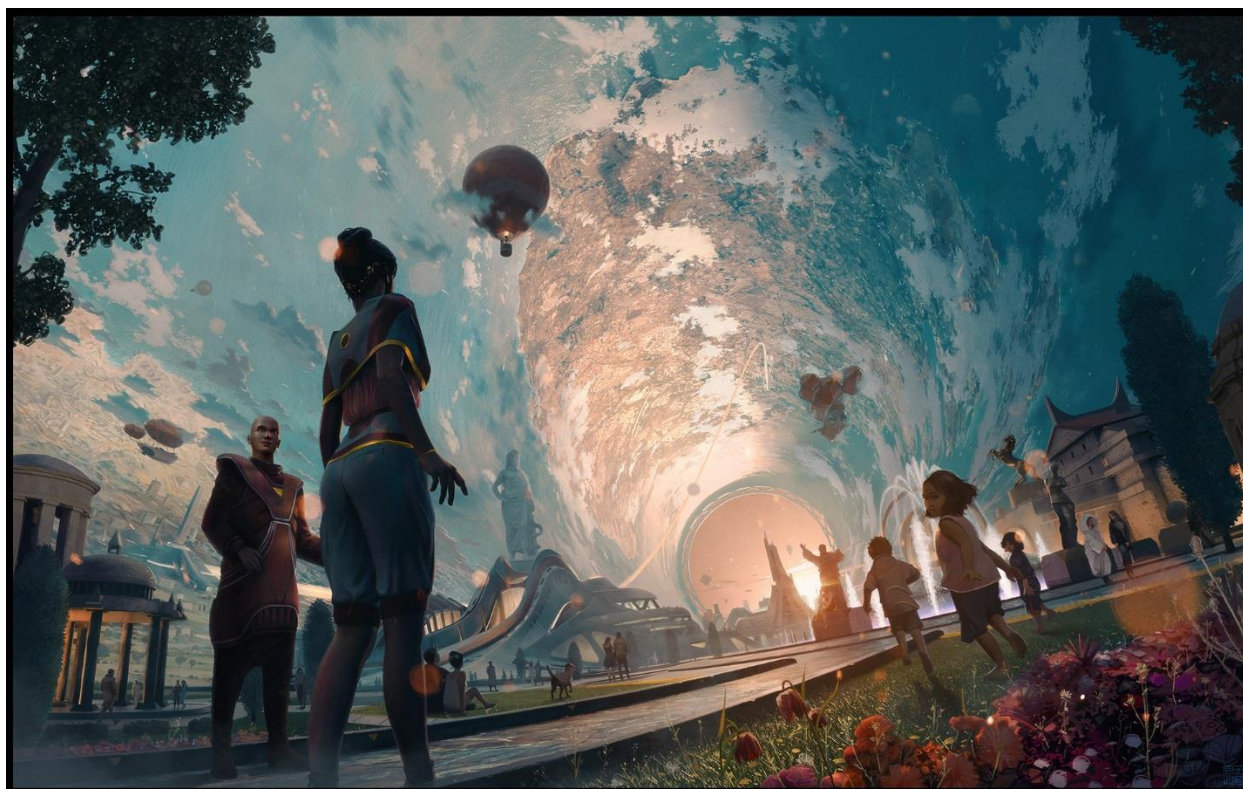


مغز و نحوه ی ساختار مغز است. تئوری های زیادی برای توضیح رابطه بین آنچه ما ذهن شما می نامیم (تعریف شده به عنوان تفکر آگاهانه ی "شما" که افکار شما را تجربه می کند) و مغز شما (یعنی بخشی از بدن شما) ارائه شده است. انسان ها اشیاء مادی هستند. ما وزن و جسم جامد داریم و از جامدات، مایعات و گازهای مختلف تشکیل شده ایم. با این حال، بر خلاف دیگر اشیاء مادی (مثلاً سنگ ها)، انسان ها نیز می توانند درباره ی وجود آنها قضاوت و استدلال کنند. به طور خلاصه، ما "ذهن" داریم. به طور معمول انسان ها دارای ذهن (غیر فیزیکی) و بدن/مغز (فیزیکی) هستند. این به عنوان دوگانه گرایی شناخته می

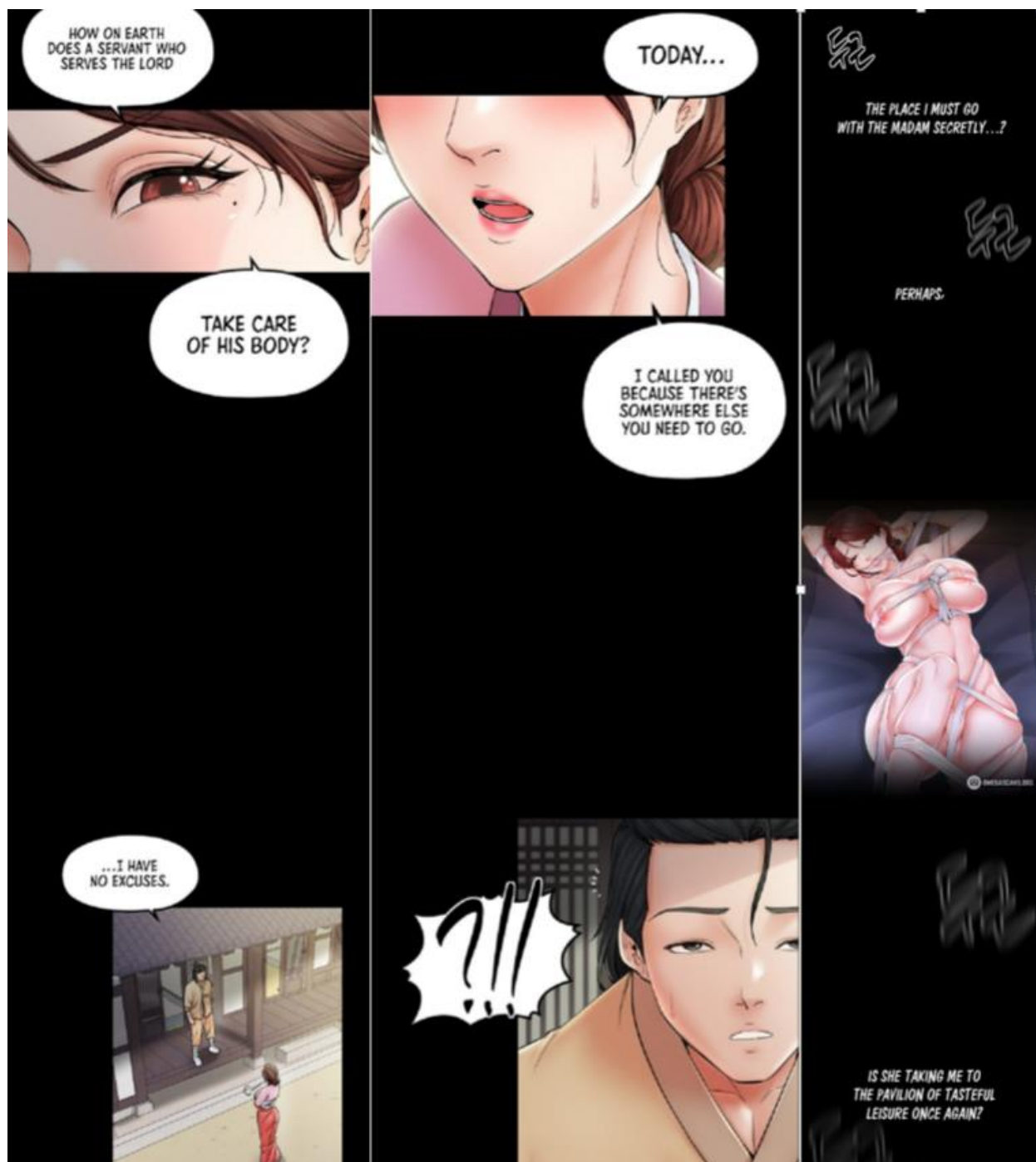




اشیاء و رویدادهای فیزیکی به اشیاء، ویژگی ها و رویدادهای ذهنی قابل تقلیل هستند. در



نهایت، فقط اشیاء ذهنی (یعنی ذهن) وجود دارند. اسقف برکلی ادعا کرد که آنچه ما به عنوان بدن خود در نظر می گیریم صرفاً ادراک ذهن است. قبل از اینکه خیلی سریع این را رد کنید، نتایج یک مطالعه اخیر را در نظر بگیرید: دانشمندان از سه همی پلژیک (یعنی از دست دادن حرکت از یک طرف بدن) از قربانیان سکته مغزی که به نیمکره راست مغزشان آسیب دیده بود، در مورد توانایی آنها در حرکت بازوها سؤال کردند. هر سه، علیرغم شواهدی که در آینه ی روبرویشان خلاف آن بود، ادعا کردند که می توانند دست راست و چپ خود را به یک اندازه خوب حرکت دهند. بعلاوه، دو نفر از سه قربانی سکته مغزی ادعا کردند که به کمک یک دستیار آزمایشی که به صورت جعلی فلج (یعنی عدم



حرکت) بازوی چپ خود را نشان می‌داد، توانسته است بازوی خود را به طور رضایت‌بخشی حرکت دهد.

رویکردهای مختلف روانشناسی، دیدگاه‌های متضادی درباره جدا بودن یا مرتبط بودن ذهن و بدن دارند. تفکر (داشتن آزادی انتخاب) یک رویداد ذهنی است، اما می‌تواند باعث بروز رفتار شود (عضلات در پاسخ به یک فکر حرکت می‌کنند). بنابراین می‌توان گفت که تفکر

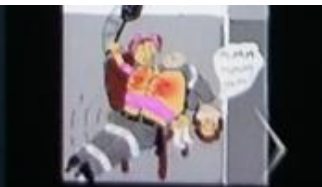




باعث می‌شود چیزها اتفاق بیفتند، «ذهن ماده را حرکت می‌دهد». رفتارشناسان، بر این باورند که روانشناسی فقط باید به «اقدامات قابل مشاهده» یعنی محرک و پاسخ مربوط باشد. آنها معتقدند که فرآیندهای فکری مانند ذهن را نمی‌توان به صورت علمی و عینی مورد مطالعه قرار داد و بنابراین باید نادیده گرفته شود. رفتارگرایان رادیکال معتقدند که ذهن حتی وجود ندارد. زیست‌شناسانی که استدلال می‌کنند ذهن وجود ندارد زیرا ساختار فیزیکی به نام ذهن وجود ندارد نیز از این رویکرد پیروی می‌کنند. زیست‌شناسان استدلال می‌کنند که مغز در نهایت ذهن است. مغز با ساختارها، سلول‌ها و ارتباطات عصبی خود، با تحقیقات علمی، سرانجام ذهن را شناسایی خواهد کرد. از آنجایی که هم رفتارشناسان و هم زیست‌شناسان معتقدند که تنها یک نوع واقعیت وجود دارد، آنهایی که می‌توانیم ببینیم، حس کنیم و لمس کنیم، رویکرد آنها به عنوان مونیزم شناخته می‌شود. مونیزم این باور است که در نهایت، ذهن و مغز یک چیز هستند. رویکردهای رفتارگرایانه و زیست‌شناختی به ماتریالیسم و مونیزم معتقدند. با این حال، زیست‌شناسان و رفتارشناسان نمی‌توانند پدیده‌ی هیپنوتیزم را توضیح دهند. هیلگارد و اورن در این مورد مطالعه کرده‌اند. آنها شرکت‌کنندگان را در حالت خلسه هیپنوتیزمی قرار دادند و از طریق تلقین ناخودآگاه هیپنوتیزمی، به شرکت‌کنندگان گفتند که وقتی واقعاً با یک مداد لمس می‌شوند، با یک قطعه



فلزی «قرمز داغ» لمس می‌شوند. شرکت‌کنندگان در خلسه‌ی عمیق یک واکنش پوستی (تاول‌های آب) داشتند، درست مثل اینکه با فلزی در حال سوختن لمس شده باشند. این نمونه‌ای از ذهن است که واکنش بدن را کنترل می‌کند. نتایج مشابهی در بیمارانی که برای کنترل درد هیپنوتیزم شده بودند، یافت شده است. این با رویکرد مونیسیم در تناقض است، زیرا بدن نباید به پیشنهادات ناخودآگاه این گونه واکنش نشان دهد. این مطالعه از ایده‌ی دوگانه‌انگاری حمایت می‌کند، این دیدگاه که ذهن و بدن به طور جداگانه عمل می‌کنند. به همین ترتیب، اومانیسیت‌هایی مانند کارل راجرز نیز با مونیسیم ماتریالیسم مخالفت می‌کنند. آنها معتقدند که تجربیات ذهنی تنها راه مطالعه‌ی رفتار انسان است. اومانیسیت‌ها وجود دنیای واقعی را انکار نمی‌کنند بلکه معتقدند این رویکرد ذهنی منحصر به فرد هر فرد برای تعریف واقعیت است که مهم است. در زمینه‌ی بیماری روانی، یک مبتلا به اسکیزوفرنی ممکن است اعمال خود را به عنوان بیماری تعریف نکند. در عوض، این گونه افراد معتقدند که بینشی نسبت به رویدادهایی داشتند که هیچ کس دیگری نداشت. به همین دلیل است که انسان‌گرایان بر این باورند که مطالعه در مورد اینکه هر فرد چگونه به خود نگاه می‌کند ضروری است. با این حال، مشکل رابطه بین آگاهی و واقعیت از دیدگاه ذهنی دارای مشکلاتی است. بیمار اسکیزوفرنی پارانویید که معتقد است خدمات پستی "عامل



You must be logged in to view full size images

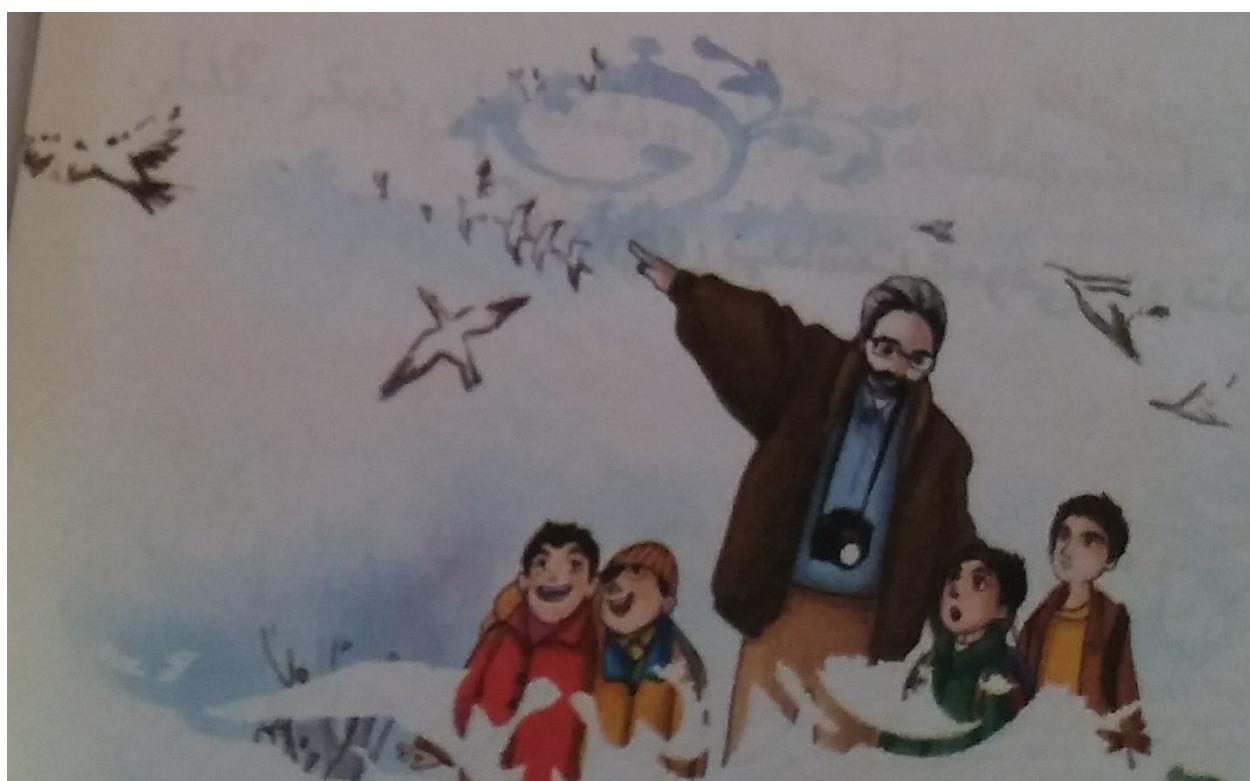
daughter-spanks-her-bad-mother

Mom deserves to be disciplined. The good daughter is a Girl Scout and is determined to do it. Using her skills in knots she ties up and gags the naughty mother. So she can not escape or call the neighbors for help. Than releases the belt and pull her pants and panties down. Finally she pulls the mother over her knees and spansks her soundly with a spatula.



Why did I think this was a good deal? The question asked by every sparkie as she reflects on the behavior that earned her a spanking.

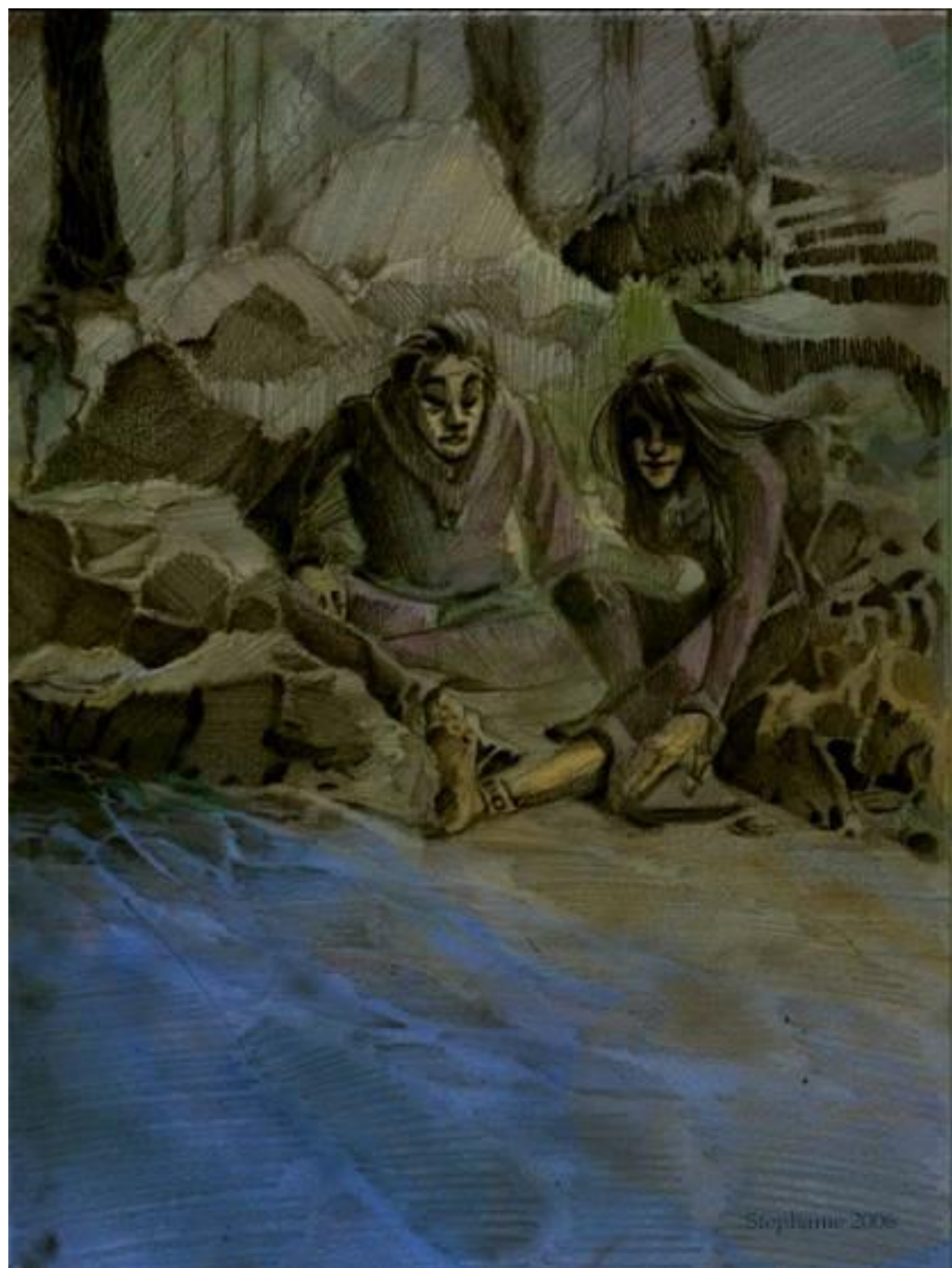
The adult mother going over the top tops of her daughters is quite a comical sight!



دولت هستند و سعی در کشتن او دارند" هنوز هم بیمار روانی است و اگر بخواهد برای خود یا مردم خطری نداشته باشد نیاز به درمان دارد. تحقیقات اخیر روانشناسی شناختی، تأکید جدیدی بر این بحث کرده است. آنها قیاس کامپیوتری هوش مصنوعی را گرفته اند و در این بحث به کار برده اند. آنها استدلال می‌کنند که مغز را می‌توان با سخت‌افزار رایانه‌ای

مقایسه کرد که «سیمی» یا متصل به بدن انسان است. بنابراین، ذهن مانند نرم افزار است که به انواع برنامه های نرم افزاری مختلف اجازه ی اجرا می دهد. این می تواند واکنش







های متفاوتی را که افراد نسبت به یک محرک دارند را توضیح دهد. این ایده با فرآیندهای



Letter from America, 1875

(Brief aus Amerika, 1875)

James Brennan

میانجی شناختی (تفکر) ارتباط دارد. در قیاس‌های رایانه‌ای، نسخه جدیدی از ثنویت داریم که به ما امکان می‌دهد اصطلاحات مدرنی مانند رایانه و نرم‌افزار را به‌جای عبارت «من فکر می‌کنم پس هستم» دکارت بگنجانیم.:





Mind-Body Relationship In Psychology: Dualism Vs Monism By [Saul McLeod, PhD](#)
Reviewed by [Olivia Guy-Evans, MSc](#) : Simply psychology: june 16, 2023

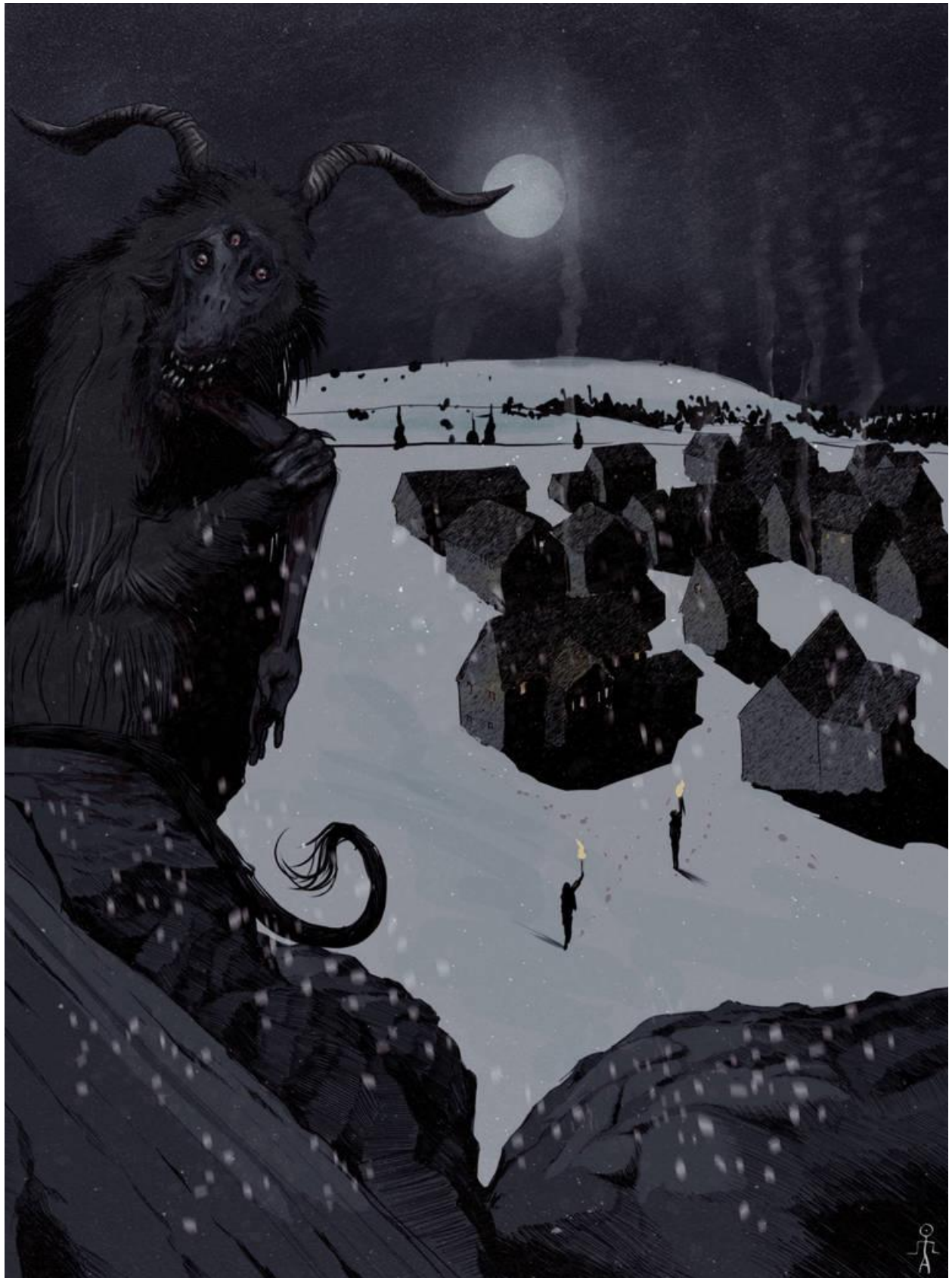
دایره المعارف استنفورد در صفحه ی دوآلیسم ذهن، تبار دوگانه ی ذهن و مغز در تفکر غربی را به ثنویت زمین و آسمان یا روح و ماده در فلسفه ی افلاطون رسانده است پس از آن که ارسطو در حال گرتنه برداری از افلاطون، عقل را برابر با روح کرد. با این حال، نگرش عقلانی تا قرن بیستم در جهان گسترش نیافته و عصر خدایان در بعضی کشورها مثل هندوستان همین امروز تداوم دارد. بنابراین مسائلی که جینز به هزاران سال پیش نسبت میدهد ممکن است در همین چند قرن اخیر با شدت و حدت تمام واقعیت داشته اند بدون این که مزاحم و مانع مطلقی برای آگاهی باشند. یعنی ممکن است حتی در زمان های خیالی مد نظر جینز، با ذهن ناآگاه مطلق روبرو نباشیم.



اریک هوئل در کتاب "دنیای پشت جهان: آگاهی، اراده آزاد و محدودیت های علم" در بین انتقاداتی که به نظریه ی جولیان جینز وارد کرده است اعتراض میکند که جینز حتی یک سند مبنی بر این که مردم قبل از عصر هومری ناآگاه بوده اند ارائه نکرده است.:

Fact Checking Erik Hoel's "The World behind the World: Consciousness, Free Will, and the Limits of Science": August 6, 2023 Brian J. McVeigh

بنابر این کاملاً طبیعی است که با بزرگ شدن دنیا و هرچه عقلانی تر و دوستانه تر نگرستن انسان های دنیا دیده به همدیگر، آنها شرارت هایی را که اقوامشان نسبت به هم مرتکب شده اند نه از خود بلکه از دشمنان مشترکشان یعنی شیاطین زمینی (غریزی) و ضد آسمانی وسوسه کننده ی بشر ببینند و همدیگر را بهتر درک کنند. این یک فکر توسعه یافته و موفق در مسیحیت بود که باعث اتحاد مردم دنیا توسط مسیحیان شد ولی میدانیم که بعضی نحله های متأثر از مسیحیت منجمله مانویت، تاکید بیشتری بر مرزبندی بین جهان های مادی و روحانی داشته اند. پیدایش این فکر مدرن عجیب نیست که مانی در ثنویت روح-جسم خود، ثنویت قدیمی تر زرتشتی را که بعضی انسان ها روی زمین را امت خدایان اهورایی و بعضی دیگر را امت دیوان اهریمنی میبیند اصلاح کرده باشد چون در مدرنیته ی ایرانی که به داشتن مانی افتخار میکرد دوره ی پهلوی، آغاز دوره ی آشتی با جهان بود.





آنچه عجیب است این که به جای مانی، خود زرتشت مطرح و دوگانه ی اهورایان و اهریمنانش تبدیل به دوگانه ی فارس با ترک و عرب شد و اتحاد با خارج را که فقط متوجه



عکسی از جاده رشت به قزوین؛ ۱۳۳۷ که توسط چارلز شرودر عکاس آمریکایی گرفته شده است.

غربیان آن سوی دریا ها بود، از همان اول و با دشمن کردن ایران با تمام همسایه های جغرافیایی بلافصلش غیر ممکن کرد. اگرچه انقلاب ایران یک انقلاب اسلامی تلقی میشود ولی نفوذ ثنویت کاملاً زمینی زرتشتی در کله های جوانان تحصیل کرده در سلسله ی پهلوی، غیر قابل انکار است. فجایی که در نتیجه ی آن حاصل شد فقط به این خاطر از ایران بیرون زد که در شرقشناسی غربی، ایران برابر با پارس، و پارسی گری مترادف زرتشتی گری شده بودند.

در استعمار انگلستان، درحالیکه کلمه ی "پرشین" برای نامیدن یک زبان (فارسی) به کار میرفت، کلمه ی "پارسی" مختص زرتشتیان هند بود. گادفری هگینز به نقل از هاید بیان میکند که در متون فارسی هند، زرتشت برابر با ابراهیم خلیل بوده است. در تورات، ابراهیم اهل جایی به نام اور کسدیم یعنی شهر کلدانیان است که در تفاسیر، گاهی فقط اور خوانده میشود و محلی به نام اوری یا اوریا در نزدیکی یامونا در هند وجود داشته است. سینکلوس نوشته است که اور ابراهیم، جایی به نام "سور/صور" بوده که میتواند سرزمین سوریه هم باشد. استفانوس بیزانسی نوشته است که مکان های متعددی به نام "سور" وجود



داشته اند. مسلماً زیستگاه های ابراهیم هم میباید گوناگون باشند. پس عجیب نیست که نیکلاس دمشقی، زادگاه ابراهیم را دمشق بداند و الکساندر پولی هیستور و یومولپوس، از سکونت او در هلیوپولیس مصر صحبت کنند. در هند، ابراهیم برابر با برهما خدای خالق است و همسرش ساره نیز برابر با سرسواتی همسر برهما است که نامش ترکیب نام ساره با ایسواتی به معنی بانو است. یهودیان نیز در هند هستند. آنها قبیله ی یادو یا یاداوا میباشند که درست مثل یهودیان، در اثر گناهانشان آواره شده اند. کریشنا خدای مشهور هندی، از قبیله ی یادو برخاسته است. کاپیتان ویلفورد، قبیله ی یادو را با "اتیوپیایی های شرق" به روایت هومر تطبیق کرده است. نکته این است که اتیوپیایی ها شرق، تمام سیاهان آسیا را در بر میگیرند در مقابل "اتیوپیایی های غرب" که سیاهان افریقاند. در "پری ایقادیون" اثر پورفیریوس، ساتورن خدای زحل، ملقب به اسرائیل، و "یود" تنها پسر ساتورن است که ساتورن، این پسر را برای پدرش اورانوس قربانی میکند. اسرائیل لقب یعقوب ابن اسحاق ابن ابراهیم نیز هست و اتفاقاً یعقوب، پسری به نام یهودا دارد که اسما باید همان یود باشد. اما از طرف دیگر، در تاریخ یهود، آن که پسرش را در راه خدا قربانی کرده است، ابراهیم است و آن پسر هم اسحاق پدر یعقوب است. حل این تناقض، در گرو فهم این مسئله است که اسحاق ابن ابراهیم، دو پسر به نام های یعقوب و عیصو دارد کنایه از این که مکتبش با این دو پسر که تولیدات او هستند به دو قسمت تقسیم شده است و این دو شاخه ی فکری، مثل دو پسر اسحاق با هم اختلاف دارند. اسرائیل دوم یا یعقوب به عنوان پسر اسحاق، تولید فکری





مکتب او به عنوان تعریفی است که از ابراهیم میکند. احیای یهودیت در صورتیکه آن را مکتب ابراهیم بدانیم، در صدد آشتی این دو مکتب است. از آنجاکه در تورات، یهودیت توسط موسی و در تبعید فرزندان یعقوب اسرائیل حاصل آمده و در بازگشت به قلمرو اولیه کمر به نابودی بومیان بسته است، پس میتوانیم اختلاف دو پسر اسحاق را اختلاف آنها که بوده اند و آنها که بازگشته اند یا ادعای "بازگشت" دارند بسنجیم. مطابق تاریخ یهود، یوشع ابن نون، جانشین موسی، پس از بازگشت بنی اسرائیل به کنعان، مدام لشکرکشی میکرد و در هر لشکرکشی، بومیان را بی هیچ ترحمی میکشت تا این که کوهستان گریزیم را که ملکی صدق آن را گرامی میداشت یافت و از احترام ابراهیم به ملکی صدق آگاهی یافت. آنگاه به این نتیجه رسید که ممکن است بخشی از میراث کنعانیان، جزو مکتب مشترک ابراهیم و

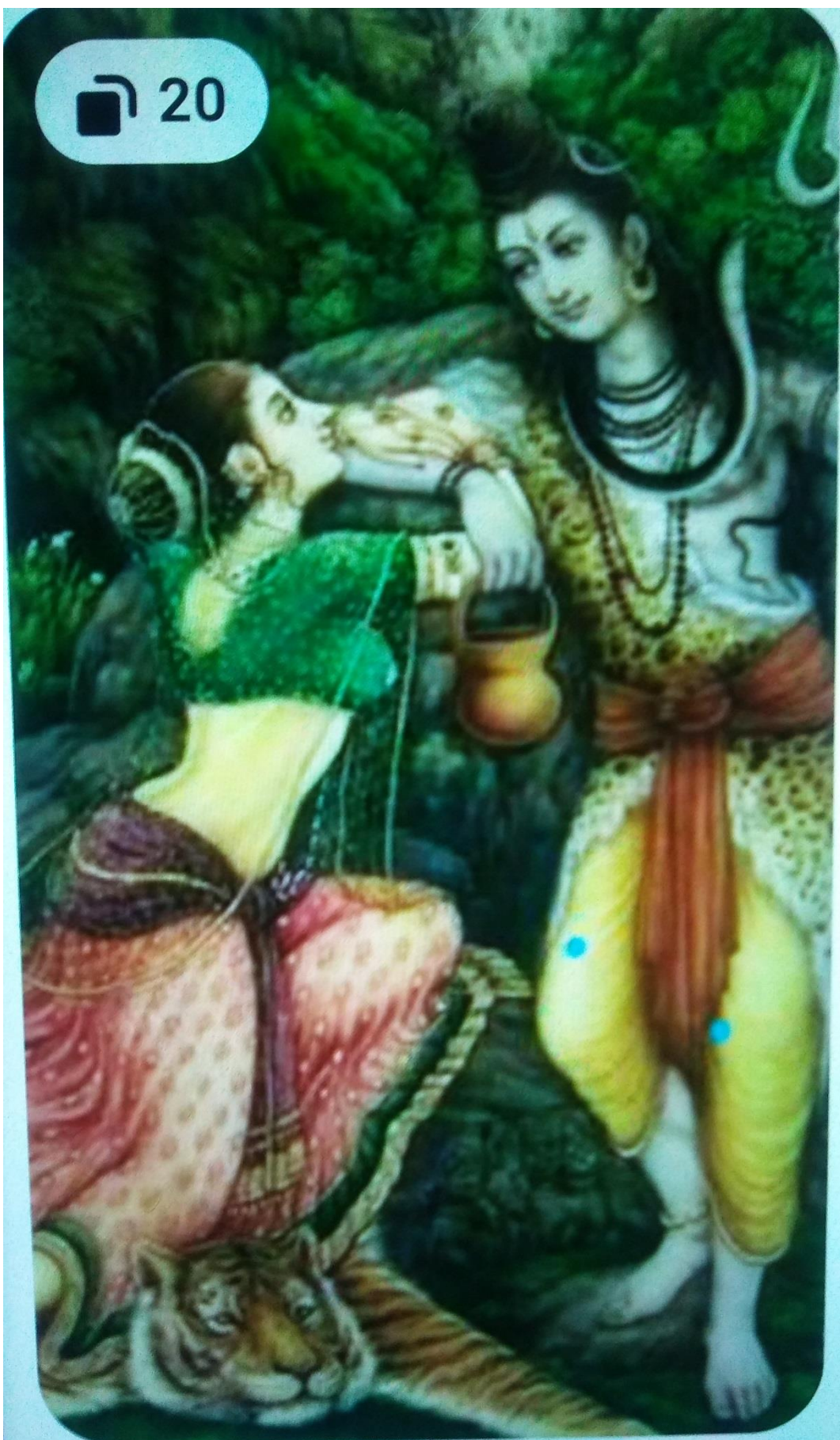


ملکی صدق باشد و کم با کنعانیان کنار آمد و این سبب اثرگذاری کنعانیان بر بنی اسرائیل شد و امکان تحریف دین موسی را ایجاد کرد. سامری ها که کوهستان گریزیم را مقدس میدانند متهم به تن دادن به انحراف از موسی هستند ولی آنها خودشان را در مرکز مذهبی شمردن گریزیم، دنباله رو موسی می‌شمرند و داود و سلیمان را که مرکز مذهبی را از گریزیم به اورشلیم منتقل کردند منحرف می‌خوانند. داود از قبیله ی یهودا، مبنای یهودی خوانده شدن اسرائیل به نام یهودا است ولی در عهد عتیق، داود و رهبران دنباله روش در اسرائیل، شرارت پیشه اند و لذا معلوم نیست که عهد عتیق فعلی را سامریان نوشته اند یا داودی های یهودا. از طرفی، عهد عتیق فعلی، در اصل یک متن یونانی است که ادعا میشود بطلمیوس شاه یونانی مصر، دستور ترجمه ی آن از عبری به یونانی را داده است و این ترجمه در اسکندریه که یک شهر یونانی مآب ولی مرکز یهودیان در مصر بوده است انجام شده است. به گفته ی هگینز، ممکن است این نسخه ی یونانی، جانشین تورات قدیمی تر و اصیل تری شده باشد که عمدا از بین رفته و چیزی به کل متفاوت، جانشین آن شده است که با سلیقه ی حکومت یونانی موافق بوده است. اگر اینطور باشد، کل تاریخ یهود و دعوای دو دسته ی آن، بر اساس مکتب واحدی ایجاد شده است که عمدا به دو فرقه تقسیم شده و دعوای مزبور را تا تاریخ غیر واقعی جدایی امت یهودا از سامریان عقب برده است.



این دو دستگی را میتوان از عنوان "یی پاتی" یعنی شاه یی برای یی/یو/یاهو/یهوه خدای یهود بیرون کشید. چون همین عنوان در هند، به دو خدا با دو مکتب متضاد تجزیه شده است. "کان یی" یعنی خان یی یا شاه یی، عنوان کریشنا خدای یادوها است و پاتی لغتا همان پوت یا بود یا بودا خدای بودایی ها است. کریشنا خدایی جنگجو و پر عیش و نوش است درحالیکه بودا خدایی آرام و محافظه کار و مدافع تسلیم در مقابل جبر جهان. از دید شریعت یهود، خصلت های اولی، مردانه اند و خصلت های دومی زنانه. اتفاقا دیدن یک خدا در هر دو وضعیت فوق، ممکن است اگر آن خدا که یهوه باشد، "یو" هم خوانده شود چون در سوریه «یو» هم نام خدای مذکر بوده و هم نام الهه، به این دلیل که یو ابتدا خدایی دوجنسه بود و این، اتهام متون شرعی یهود به پرستش عیشتار یا عشتاروت به عنوان همسر یهوه توسط یهودیان منحرف را به یاد می آورد. یهوه در مقام خدایی نابودگر و خشونت طلب، با شیوا یا مهادوا خدای نابودی در هند قابل تطبیق است و در این صورت، نیمه ی زنانه ی یهوه که همسرش شده است با پرواتی یا شاکتی، نیمه ی زنانه ی شیوا قابل تطبیق است که به همسر مدبر و حسابگر شیوا تبدیل شده است. به این ترتیب، ما دو مکتب داریم که یکی آشتی جویانه و مدبرانه، و دیگری جنگجویانه و خودخواهانه است. در هند، فقط دومی است که به صورت مکتب کریشنا به قبیله ای به نام یهودی یا یادو نسبت داده شده است و برای این که نسبت خود را تحکیم کند، پدر کریشنا را نیز یادو نامیده است. در غرب نیز یهودیت شرعی چنین تصویری دارد. درواقع کلمه ی یادو درست مثل یهودا میتواند تلفظ دیگری از

20

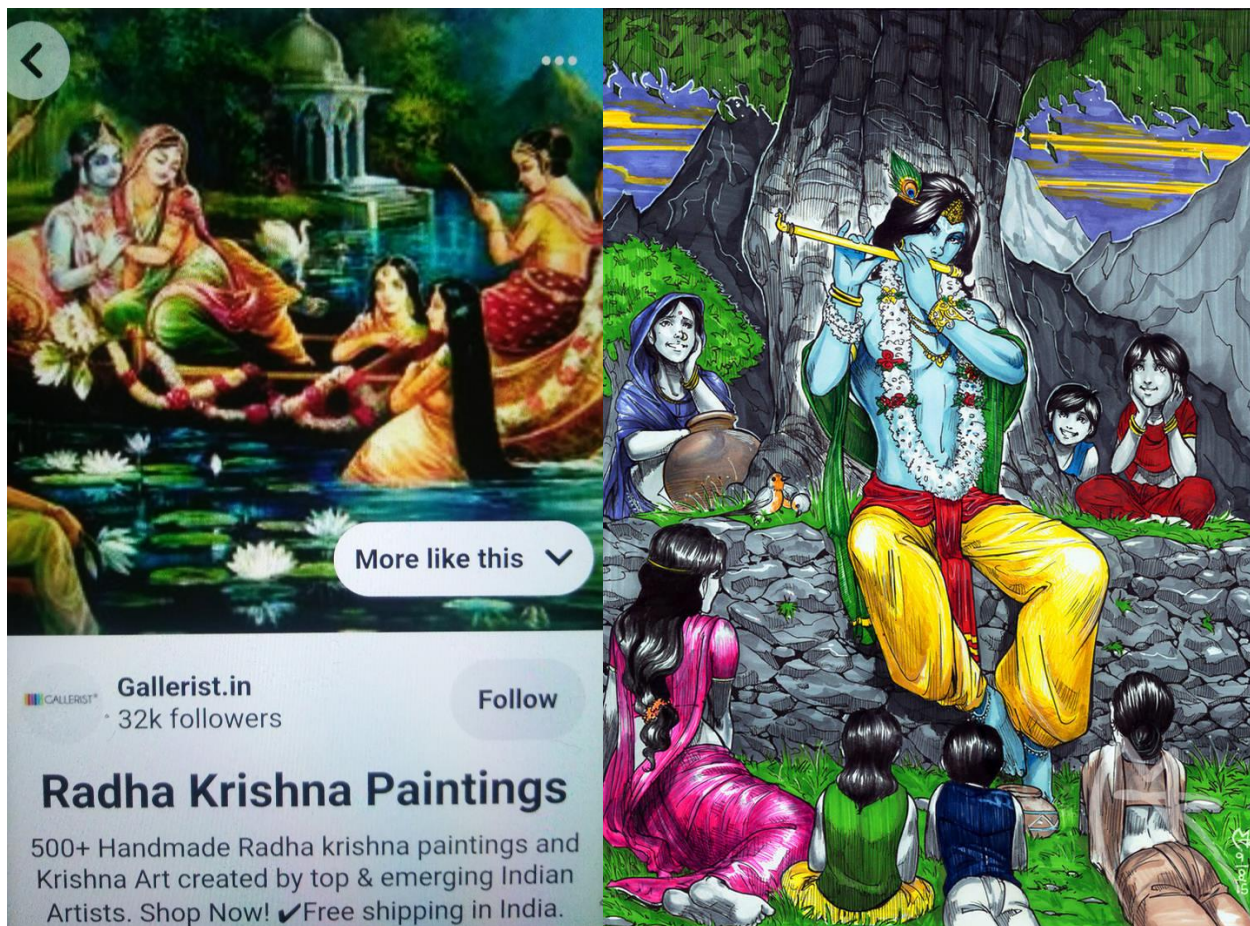


Mahadev Shamboo ॐ

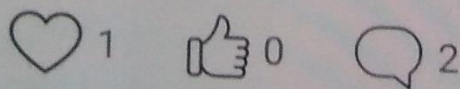


شیوا و پرواتی در کنار نمادهای لینگا و یونی برای آلات جنسی مذکر و مونث که دو جنبه ی شیوا را نشان میدهند.

یهوت/یهوه هم باشد و کریشنا پسر یادو همان کریست پسر یهوه باشد. پورفیری نوشته است که منابع تاریخ یهود، از سانخونیاتون و موسی می آیند و این هر دو، آن را از نوشته های فنیقی ای استخراج کرده اند که "جروم بالوس" کاهن خدایی به نام یئو نوشته است. این یئو که واسطه ی یو با یاهو/یهوه است، میتواند مبدا اصطلاح یون یا یاوان باشد که در عبری، برای نامیدن یونانیان استفاده میشود. انطاکیه یا آنتیوخیا پایتخت دولت یونانی سوریه که اورشلیم یهودیان در تسلط آن بود، پیش از این که نام آنتیوخوس شاه یونانی را به خود بگیرد، یونا نام داشت و در غزه محل حکومت پلستینی ها — که آنها هم از جزایر یونانی آمده بودند- باز جایی به نام یونا وجود داشت. هر دو گروه، دشمنان یهودیان خوانده و به شرک نامبردار بوده اند و از طرف دیگر، یونا در عبری یعنی کبوتر، که پرنده ی الهگانی چون عیشتار و ایزیس است. بنابراین نام یونا میتواند منشا نام جونو نسخه ی لاتین هرا باشد. هرا همسر و خواهر ژوپیتر یا زئوس خدای اعظم یونانی-رومی است که تفاوت خاصی با یهوه ندارد. کبوتر، نماد روح القدس نیز هست که معمولاً مادینه و نماد کلیسا است و کلیسای مرکزی در رم قرار دارد، شهری که نامش نزدیک به "رام" به معنی گوسفند است، جانوری که مسیح به آن تشبیه میشود و به جای اسحاق، توسط ابراهیم قربانی شد. مسیح از



روح القدس به وجود می آید و رم جنگجو از الهه. این، یادآور تصویر شمشیر در حال حمل توسط کبوتر است که نشان سمیرامیس است، ملکه ی آشوری که بابل پایتخت کلدانیان را ساخت. قوم آشوری صاحب جنگاورترین و بیرحم ترین مردان، و سمیرامیس، تجسم الهه ی مقدس در بین آنها بوده است. سمیرامیس در ساحل دریاچه ای در نزدیکی یونا (انطاکیه) توسط کبوترها بزرگ شد و بدین ترتیب، یونا (یونان) که مظهر شر از دید یهود است به وجود آورنده ی تجسم زمینی خدای یهود نیز میشود و آن را علیه خود کوک میکند. ستیز ارمیای نبی با بدکارانی که «ملکه ی آسمان» را میپرستند، میتواند زمینه ی خوبی برای ستیز بین خیر و شر باشد که هر دو از یک ریشه برمیخیزند. هگینز یادآوری میکند که در زرتشتی گری نیز نبرد بین خیر و شر، نبرد بین خدایانی است که پیروان انسانیشان به جای آنها با هم میجنگند و همیشه بودن این دو دسته را تا کینه ورزی زرتشتی ها نسبت به یهودیان دنبال میکند که مشابه مانوی هم دارد. دکتر هاید و دکتر پرایدیوس، نشان داده اند که فارسی زبانان و یهودیان، دو ملت همیشه اند و هاید بیان کرده است که زرتشتی گری پارسیان هند، ریشه در یهودیت دارد و آتش پرستی زرتشتی، صورتی از گرامیداشت آتش مقدس در بین گروهی از یهودیان است.:



Queen Semiramis, Wedding...



by Janice Moore



Anacalypsis: godfrey Higgins: v1, book8: chap1,2

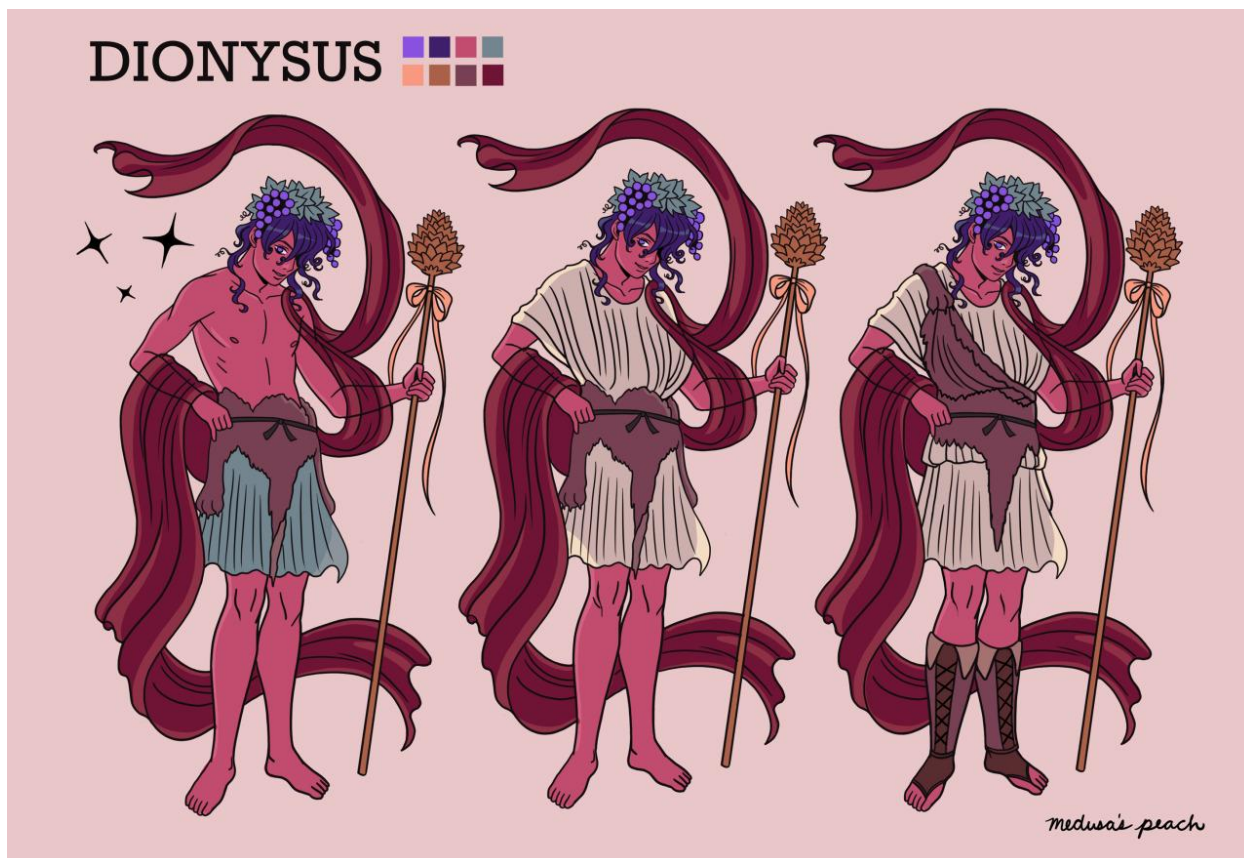
مردانگی کلیشه ای فقط میکشد و زنانگی با زاینده‌گی در ارتباط است. اینها دو قطب متضاد یک آهنربا هستند که به قطب‌های مخالف خود در آهنربایی دیگر جلب میشوند. میتوان این آهنربا را عصای داگدا رئیس خدایان ایرلندی شمرد که یک سر آن میکشد و سر دیگر، زندگی میبخشد. داگدا که درست مثل زئوس، یهوه و پیامبران یهوه ریشی بلند دارد، معروف به اندوولیکوس است؛ کلمه‌ای چند پهلوی با معانی "از درون گرگ"، "از درون تاریک" و "تاریک‌ترین" که همگی با کیفیت کتونیک (یعنی مرتبط با جهان مردگان) او مرتبط هستند. اندوولیکوس نام یک خدای محبوب لوسیتانیایی نیز بود که مورد پرستش رومیان قرار گرفت و با پلوتو (هادس) و سراپیس تطبیق میشد. به نوشته‌ی پلینی بزرگ، نامجای لوسیتانیا از لوسیوس و لیسای باخوس می‌آید که پان، خدای بزمانند، آن را در آنجا رهبری میکرد. لوسوس به معنی بازی‌ها، و لیسای به معنی خشم دیوانه‌وار یا جنون، دو جنبه‌ی متضاد دیونیوسوس باخوس خدای شراب و مواد مخدر و عشرت طلبی دسته‌جمعی را نشان میدهند که گاهی به فرزندان باخوس تعبیر میشوند. لیسای به خاطر حالت مادیته‌ی اسمش، عنوان مئادها یا همراهان زن دائم الخمر و رقصان دیونیوسوس شده است. لوسیتانیا که واقع در غرب شبه جزیره‌ی ایبری و شامل پرتغال و قسمتی از اسپانیای غربی بود، ممکن است



داگدا

نام از لوسون ها در شرق ایبری داشته باشد که دورگه های بومیان ایبری با کلت های آمده از کوه های سوئیس بودند. بیشتر، پرتغالی ها را لوسیتانیایی میخوانند اگرچه پایتخت لوسیتانیا در اسپانیا بود. استرابون، لوسیتانی ها را از قبایل ایبری متمایز کرده، آنها را کلت-ایبری خوانده و اضافه کرده که آنها در زمان های قدیم به اوسترمینیس شهرت داشتند. آرتمیدوروس، لوسیتانی ها را معروف به "بلی تانی" توصیف کرده است که میتوان آن را به قبیله ی پیرو بعل (از "تان" در ایبری به معنی قبیله) یا مردم سرزمین بعل (از "تان" یا "ستان" در کلتی به معنی سرزمین) معنی کرد. از طرفی اوسترمینیس میتواند انتساب به ایستور یا آستور را نشان دهد که یادآور پادشاهی آستوریا در قسمت های غربی اسپانیا است. آستوریا و گالیسیا هسته های اولیه ی لوسیتانیا بودند. آستوریا تلاش هایی برای تصرف سرزمین های باسک نمود و شاید دوگانه ی کلتیریایی و ایبری در گفتار استرابون، همان دوگانه ی آستوریایی و باسک باشد که در افسانه ی باسکی "جائون زوریا" برجسته شده است. در این افسانه بیان میشود که چطور یک دختر پادشاه اسکاتلند، بعد از حامله شدن از سوگار، خدای باسک ها، به بیسکای در شمال اسپانیا می آید و در اینجا پسری میزاید که بعدها آستوریایی های مهاجم به بیسکای را شکست میدهد، اولین حاکم بیسکای میشود و به دلیل پوست و موهای کاملاً سفیدش، به جائون زوریا یعنی خان سفید ملقب میشود. بیسکای یک سرزمین باسکی است که از پادشاهی باسکی پامپلونیا جدا شده است و احتمالاً تاریخ باسک را محدود به خود کرده و نام بیسکای هم فقط تلفظی برای لغت سرزمین باسک است. اما اسکاتلندی بودن قهرمان داستان باعث شده تا برخی معتقد باشند این «خان سفید» همان

اولاف سفید، شاه وایکینگ ایرلند باشد. اولاف سفید پسر گادفرید را که حاکم دوبلین بود، معمولاً همان اولاف گادفریدسون (یعنی اولاف پسر گادفرید) شاه وایکینگ دوبلین و نورثومبریا می‌شناسند که با کنستانتین دوم شاه اسکاتلند علیه انگلیسی‌ها متحد شد. نورثومبریا به معنی اومبریای شمالی به محوریت قلمرو اوبریکوم شکل گرفت که در نام، یادآور شبه جزیره‌ی ایبری است. هر دو لغت، یادآور هبرو یا عبری هستند که هسته‌ی یهودیت را تشکیل می‌دهد. به دلیل حکومت اشرافیت یهودا بر نواحی‌ای در باسک، باسک‌ها خود را با اعقاب کنعانیانی تطبیق می‌کردند که بنی اسرائیل، مردانشان را کشتند و دخترانشان را به کنیزی بردند. کوه لوز در باسک، نام از محلی دارد که یعقوب پدر بنی اسرائیل در آن، رویای فرشتگان در رفت و آمد به آسمان را دید و آن محل را "بیت ایل" یعنی خانه‌ی خدا نامید. ممکن است این لوز نیز لغتاً با لوسون و لوسیتانیا و البته لوسوس و لیسای دیونیوسوس همخوانده باشد. باسک‌ها در استعمار اسپانیا در قاره‌ی جدید نقش عمده‌ای ایفا کردند و در آنجا با سرخپوستان بومی آمیختند به طوری که تأثیر استخوانبندی و قیافه‌ی رایج در بعضی مناطق باسک بر مردم امریکای جنوبی و مرکزی و حتی نواحی اسپانیایی تصرف شده توسط ایالات متحده در امریکای شمالی بسیار واضح است و قیافه‌ی سرخپوستان امریکای لاتین را کاملاً متمایز از سرخپوستان مناطق شمالی قاره‌ی امریکا





مردم مکزیک در امریکای لاتین



مردم باسک

کرده است. احتمالاً این آمیزش قومی، سبب آمیزش فرهنگی شده و باسک ها بسیاری از انتظارات خود از پیشینه ی کنعانی خودشان و این که از دید کتاب مقدس، آنها ملتی شیطانیند را در امریکای لاتین بومی کرده و تاریخ سرخپوستان وانمایانده اند. ظاهراً در داستان هایی

مثل قصه ی حکومت پان بر لوسیتانیا نیز به همین گذشته توجه داشته اند و عجیب این که این گذشته را لاجرم باید به میانه ی افسانه های ظاهرا بی ربطی چون خان سفید هم کشید. همتای خان سفید در اسکاتلندی که اشرافیت آن، خود را دنباله رو خونی و فرهنگی ایرلندی ها میخواند، اولاف سفید است. اولاف در آلمانی یعنی گرگ (ریشه ی وولف در انگلیسی) و ولیکوس در اندوولیکوس نیز یعنی گرگ. اندوولیکوس همان داگدا همتای یهوه است و اولاف سفید/خان سفید هم فرزند زمینی او و همچنان «از درون گرگ». پس سوگار پدر خان سفید، همان اندوولیکوس است درحالیکه اندوولیکوس همزمان خدای لوسیتانیایی ها





است که قرار است از پسر او شکست بخورند فقط به این خاطر که اندوولیکوس یعنی داگدا



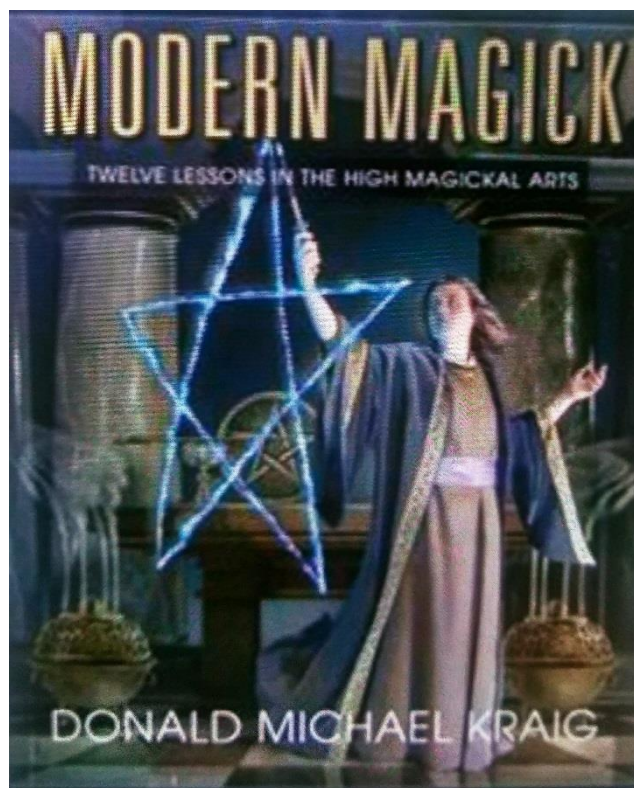


دوپهلو است و خود را همزمان در دو ملتی که با هم دشمنند ضرب میکند. از آن جالبتر این که نام سوگار را به مار پیر و مار بزرگ معنی میکنند و او را به مار یا اژدها تشبیه میکنند که در مسیحیت، جانور شیطان است، اما همسر مشهورتر سوگار، "ماری" نام دارد که همنام ماری/ماریا/مریم مادر مسیح است. زوج سوگار-ماری در هر جمعه شب با هم ملاقات میکنند تا مراسم جادوی سبت سیاه را به جای بیاورند و کاهنان مراسمشان نیز



جادوگرانند. تجسد خدا در مار علیرغم تشبیه شیاطین به مار، مار برنزی موسی را به ذهن می آورد که مارگزیدگان را درمان میکرد. ربط موسی به ایرلند به افسانه ی اسکوتا دختر فرعون برمیگردد که اشرافیت اسکاتلند اعقاب اویند. نیول شوهر اسکوتا توسط مار گزیده شد ولی موسی او را درمان کرد و شدت اثر درمان چنان بود که وقتی نیول در ایرلند ساکن شد مارها از آن جزیره گریختند. افسانه ای دیگر، اخراج مارها از ایرلند را به جادوی عصای سنت پاتریک نسبت میدهد. مشخصا در این داستان ها با عصای مارمانند موسی طرفیم که دشمن مارهای جادوگران است. در روایتی دیگر، سنت کوین، قهرمان هفت کلیسای ویکلو، سگش لوپوس را برای کشتن آخرین مار ایرلند میفرستد. لوپوس یعنی گرگ، و اینجا گرگ و خدایی که عصای موسی را به شکل یک مار، جاندار میکند، دیده میشود. ظاهرا این خدا وقتی به جانور جادوگران تبدیل میشود، سنت های جادوگری را هم به خود جذب میکند، مانند سبت سیاه که معادل لوسوس و لیسای پان است. پان با فاونوس خدای بز مانند یا گوزن مانند جنگل تطبیق میشود که نسخه ای از آن یعنی سرنونوس به مار شاخدار —تلفیق مار با جانوران شاخدار فاونوس— مجسد میشود و در همین قالب، پیوند سوگاری و ماری را میسازد، پیوندی که میتواند نسخه ی مکرر پیوند یهوه با همسر زمینیش مریم برای تولد مسیح باشد.:

Sabbat of sugar: john frank: hxmokha: 3/8/2016





Sugaar , mari

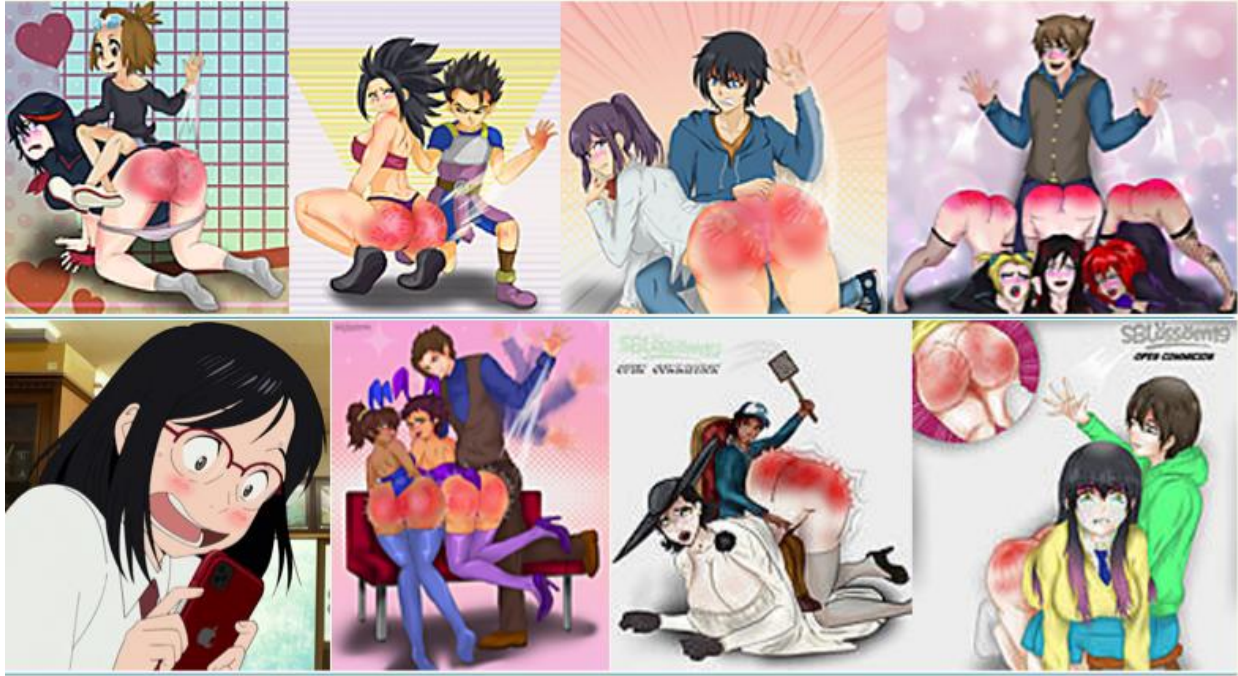


شما میتوانید ترکیب مار برنزی موسی که مارگزیدگان را درمان میکند، و عصای مار شونده ی موسی که مارهای جادوگران را میکشد را در عصای همزمان زندگی بخش و کشنده ی داگدا بیابید. در اینجا زندگی دوستی صلح و مرگ خواهی جنگ، در وجودی واحد یعنی یی پاتی که همزمان بودا و کریشنا است به عصایی که جان گرفتنش او را مارسان میکند تجلی میکنند اما این مارسانی برای مقابله با مارها است که جای شیاطین یعنی دشمنان خدا را گرفته اند و جالب این که خدا برای مقابله با آنها شکل همان شیاطین را به خود گرفته است. کار او ستایز کریشنایی است حتی وقتی ظاهر صلح بودایی را به خود میگیرد.

بنابر این ادبیات ستیز در او تقویت میشود و در آهر بای خدا قطب ستیز جویی از قطب صلح دوستی قوی تر میشود. اگر قرار باشد نظم برگردد باید قطب صلح نیز تقویت شود و این میشود که ستیز کریشنایی، جمعیت بیشتری را به سمت پذیرندگی بودایی هل میدهد. در جامعه ی ایران که ستیزه جویی و دو قطبی سازی انقلاب اسلامی اوج میگیرد، جمعیت بیشتری میل به انفعال بودایی در مقابل جبر قطب مقابل می یابند و همین اتفاق قبلا در جامعه ی مسیحی رخ داده و مردم را در مقابل رواج هنرهایی که آشکارا ظاهر شیطانپرستانه به خود میگیرند -از سینما گرفته تا موسیقی- منفعل کرده است.

انفعال در مقابل یک چشم انداز شیطانی تا حدودی ناشی از همان ثنویت فیزیکی-متافیزیکی

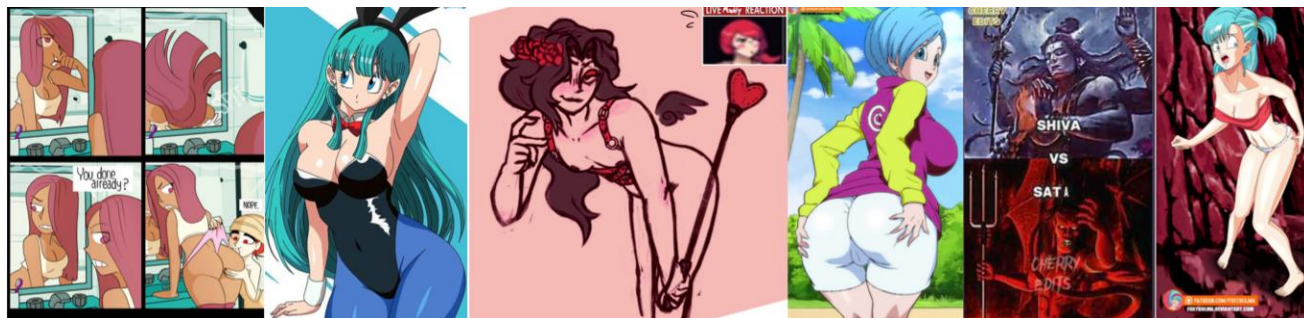






ذهن است که بحثمان را با آن شروع کردیم. با انتقال مقدسات از ساحت ماوراء الطبیعی به ساحت فیزیکی برای جنگ و دعوا و دنیوی کردن بیش از حد آنها، برای ساحت ماورائی چیزی جز ناشناختگی باقی نمی ماند و این ناشناختگی در فضایی به شدت معنویت زدایی و قدسیت زدایی شده، با تاریکی و وحشت هراسناکی می آمیزد که فروید برای تعریف ناخودآگاه و تجربه های سرکوب شده ی غرقاب در آن به کار برده بود. به این فکر کنید که چرا اولاف سفید به عنوان تجسم فیزیکی یهوه با این که شاه ایرلند بود ولی یک وایکینگ از

قلمرو یخ زده و آبگون قطب شمال تلقی شد؟ قطب شمال هم قلمرو تاریکی های طولانی بود و هم جایگاهی ناشناخته و هم فرو رفته در آب که تمثال هاویه است. قطب شمال را سپتنترونورالیس یعنی هفتگانه ی آب های شمالی میخواندند که در آن، منظور از هفتگانه، هفت ستاره ی دب اکبر است. اما جالب این که لغت کم کاربرد ترو برای آب، در اصل به معنی سه گانه و کنایه از نیزه ی سه شاخ پوزیدون یا نپتون خدای آب ها در اساطیر یونانی- رومی است.. آیا این شما را به یاد نیزه های سه شاخ شیطان و شیوا نمی اندازد؟





lorkalt

Jul 14, 2010

+ Watch



Log in to download

Poseidon



141



18



36.3K